

کاربست پارادایم پدیدارنگاری در فهم پدیده‌های شهری مورد مطالعه: فهم چگونگی تجربه‌ی پیامدهای زندگی در محله‌های جداافتاده

هاشم داداش پور^{۱*}، محمد قضایی^۲

۱- دکترا گروه برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه تربیت

مدرس، تهران، ایران

۲- دانشجوی دکترا دانشجوی دکتری دانشگاه تربیت مدرس

دریافت: ۹۷/۲/۲۸..... پذیرش: ۹۸/۸/۱۲

چکیده

جداافتادگی به‌عنوان یکی از پدیده‌های شهری اخیراً توجه بسیاری از محققان داخلی و خارجی را به خود جلب کرده است. مطالعات آن‌ها که در سه حوزه‌ی دلایل بروز جداافتادگی، الگوهای فضایی آن و پیامدهای آن انجام شده‌اند، عموماً به مطالعات کمی محدود هستند؛ یعنی جداافتادگی عمدتاً به‌صورت منفرد و در قالب اعداد و ارقام مستخرج از پرسشنامه‌ها و اطلاعات سرشماری مطالعه شده است و بررسی ارتباط بین آن و سوژه (افراد ساکن در محله‌های جداافتاده) فراموش شده است. این درحالی است که جز با بررسی رابطه‌ی بین پدیده و سوژه (کسی که جداافتادگی را عمیقاً درک و تجربه کرده است)، دستیابی به فهمی عمیق از پدیده و پیامدهای آن بسیار دشوار به‌نظر می‌رسد؛ زیرا محققان کمی‌گرا به‌عنوان کسانی که نقش محوری را در پژوهش‌های کمی برعهده دارند، عمدتاً پدیده‌ی جداافتادگی را جز از طریق مطالعه تجربه و درک نکرده‌اند و نتایج آن‌ها به محاسبات کمی و آماری محدود است. با این‌حال، فهم عمیق جداافتادگی به‌عنوان یک پدیده‌ی شهری و پیامدهای آن‌ها، جز با درک تجربه‌ی افرادی که آن پدیده را از نزدیک و برای سال‌ها درک کرده‌اند، امکان‌پذیر نیست. پارادایم موردتوجه مطالعه‌ی حاضر که این امکان را فراهم می‌کند و با شرایط پدیده‌های شهری از جمله جداافتادگی که شهر و



ساکنان آن را از جوانب گوناگون تحت تأثیر قرار می‌دهد، سازگار است پدیدارنگاری نام دارد. بررسی مبانی فلسفی، روش‌شناسی و کاربری آن در مطالعات شهری -فهم پیامدهای زندگی در جوامع جداافتاده- هدف مطالعه‌ی حاضر است. بدین منظور، ابتدا با بهره‌مندی از مطالعات کتابخانه‌ای و تحلیل اسنادی، مبانی فلسفی و روش‌شناسی پارادایم مذکور بررسی و سپس با کاربری آن، پیامدهای زندگی در یکی از محله‌های جداافتاده‌ی شهر تهران درک شده است. نتایج نشان می‌دهند که تجربه‌ی زیسته‌ی مردم و بررسی ارتباط ایجادشده بین پدیده و سوژه از جمله مهم‌ترین اصول پدیدارنگاری است که تجارب و فهم مردم از پدیده‌ی مورد بررسی را کشف و سپس آن‌ها را با زبان علمی توصیف می‌کند. کاربری پارادایم پدیدارنگاری در بستر تهران (محله‌ی رضویه) نشان می‌دهد که پدیده‌ی جداافتادگی بسیار فراتر از آنچه محققان دریافته‌اند، ازسوی افراد تجربه می‌شود. این تجارب در ابعاد متفاوت مدیریتی، اقتصادی، اجتماعی، کالبدی و عملکردی دسته‌بندی می‌شوند که براساس تجربه‌ی زیسته‌ی شهروندان می‌توانیم پیامدهای مدیریتی و اقتصادی را منشأ سایر پیامدها بدانیم. نتایج همچنین نشان‌دهنده‌ی وجود فاصله‌ی اجتماعی هستند که افراد باوجود مجاورت جغرافیایی درک می‌کنند. علاوه بر فاصله میان ساکنان محله‌ی جداافتاده و ساکنان سایر محله‌ها (حتی محله‌ی مجاور)، نتایج به وجود فاصله بین ساکنان این محله و مدیران شهری نیز اشاره می‌کنند.

واژگان کلیدی: پدیدارنگاری، تجربه‌ی زیسته، فضای نتیجه، پدیده‌ی شهری، جدایی‌گزینی.

۱- مقدمه

ماهیت و ذات چندگانه و سیستمی شهر و پدیده‌های مرتبط با آن به این معنی است که امکان بحث و بررسی درمورد پدیده‌های شهری با نظریه‌های متفاوت و دیدگاه‌های روش‌شناسی گوناگون وجود دارد. با این حال، بیشتر مطالعاتی که در این حوزه انجام می‌شوند، از اصول کلان پارادایم کمی پیروی می‌کنند. یکی از این پدیده‌های شهری که در دهه‌های اخیر توجه محققان داخلی و خارجی را به خود جلب کرده و روش‌شناسی حاکم بر آن نیز روش‌شناسی کمی است، جداافتادگی^۱ شهری است. این پدیده که چگونگی توزیع افراد را براساس ویژگی‌هایی چون درآمد و یا قومیت نشان می‌دهد (Scarpa, 2014: 906)، از جمله پدیده‌های شهری است که به صورت مستقیم با شهروندان در تعامل است. مسی و دنتون (۱۹۸۸) و لی و همکاران (۲۰۱۳)

1. Segregation

معتقدند که جدافتادگی معمولاً هنگامی روی می‌دهد که فقیران و یا گروه‌های اقلیت منزوی شده‌اند و به‌صورت جدا از سایر گروه‌ها در محله‌های شهر زندگی می‌کنند. از آنجا که زندگی در محله‌های جدافتاده براساس ویژگی‌های ساکنان آن‌ها، ممکن است تبعات منفی برای شهر و شهروندان به‌همراه داشته باشد، محققان داخلی از حدود سه دهه‌ی قبل بر آن شدند تا چگونگی جدافتادگی در جوامع شهری و علل پیدایش آن را بحث و بررسی کنند (ن.ک: افروغ، ۱۳۷۶؛ آزاده، ۱۳۸۱؛ سجادیان، ۱۳۸۴؛ مهدوی‌وفا و همکاران، ۱۳۸۸؛ محمدزاده، ۱۳۸۸؛ مشکینی و رحیمی، ۱۳۹۰؛ اژدری و همکاران، ۱۳۹۴). اگرچه جدافتادگی به‌صورت مستقیم ازسوی افراد درک و تجربه می‌شود، این پدیده عموماً با نقش محوری محقق و با رویکردی کمی‌گرایانه و بهره‌مندی از مدل‌های فضایی و آمار استنباطی تحلیل و بررسی شده است. با این‌حال، این نگاه غیرمستقیم به جدافتادگی ازطریق پژوهشگرانی که پدیده‌ی مذکور را به‌صورت مستقیم درک و تجربه نکرده‌اند و یافته‌های آن‌ها به تحلیل‌های آماری و فضایی محدود است، به فهم عمیقی از تمام جوانب پدیده و تأثیر آن بر زندگی افراد منجر نمی‌شود. این نگاه برخاسته از بررسی سطحی جدافتادگی و مجهول ماندن برخی از پیامدهای آن نه‌تنها به تشدید پدیده منجر می‌شود، سیاست‌ها و راهبردهای معرفی‌شده برای تعدیل آن را نیز عقیم می‌کند. بنابراین، به‌نظر می‌رسد که برای شناسایی پیامدهای زندگی در محله‌های جدافتاده‌ی شهر، بهتر است با نگاهی کیفی نیز به موضوع توجه شود و به‌جای نگاه مستقیم به پدیده ازسوی محقق، رابطه‌ی بین پدیده و سوژه، یعنی رابطه‌ی بین جدافتادگی و افراد ساکن در محله‌های جدافتاده مطمح‌نظر قرار گیرد. این نوع نگاه به محقق کمک می‌کند تا تمام جوانب پدیده را که ازسوی افراد درک می‌شوند، کشف کند (Kettunen & Tynjälä, 2017: 1). یکی از پارادایم‌هایی که در ذیل کلان‌پارادایم کیفی‌گرا مطرح‌شده و امکان بررسی رابطه بین پدیده و سوژه را فراهم می‌کند و با پدیده‌ی شهری، ازجمله جدافتادگی نیز سازگار است، پارادایم پدیدارنگاری است که باوجود شباهت‌هایی که با پارادایم پدیدارشناسی دارد، با آن متفاوت است (Larsson & Holmström, 2007: 55).

اشورث و لوکاس (۱۹۹۸)، تریگول (۲۰۰۶) و داهلین (۲۰۰۷) معتقدند که کمی‌گرایان صرفاً پدیده‌ی مورد‌مطالعه را بررسی می‌کنند و همین کار باعث می‌شود که آن‌ها به اشکال گوناگونی که پدیده‌ی مورد‌بررسی بر زندگی افراد تأثیر می‌گذارد و ازسوی آن‌ها درک می‌شود دست نیابند؛ درحالی که پدیدارنگاری با‌توجه به اینکه رابطه‌ی بین پدیده و سوژه را بررسی می‌کند، کمبود موجود در مطالعات کمی را رفع می‌کند. پدیدارنگاری مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌ها درباره‌ی انسان، علم و چگونگی دستیابی به شیوه‌هایی است که مردم جهان



پدیده‌ها را تجربه می‌کنند (Sjostrom & Owe Dahlgren, 2002: 339; Tight, 2016: 319). پدیدارنگاری مطالعه‌ی تجربی تعداد محدودی از روش‌های متفاوت کیفی است که به‌موجب آن، پدیده‌های مختلف و جوانب گوناگون جهان پیرامون ما تجربه، مفهوم‌سازی، درک و فهم می‌شوند (Ashworth & Lucas, 1998: 415). ویلیس (۲۰۱۷) بیان می‌کند که پدیدارنگاری این فرصت را برای افراد فراهم می‌کند تا ادراک خود از عوامل درونی و بیرونی مؤثر بر پدیده‌ی موردبررسی را مطرح کنند و به‌موجب آن، این امکان برای محققان فراهم می‌شود که به جنبه‌های ناشناخته‌ای از پدیده‌ها دست یابند که از طریق رویکردهای کمی‌گرایانه امکان شناخت آن‌ها وجود نداشته است. در مطالعه‌ی حاضر، با معرفی پدیدارنگاری به‌عنوان یک پارادایم در حوزه‌ی روش تحقیق و بررسی روش‌شناسی آن، زمینه‌های لازم برای استفاده از این الگوی فکری را در بررسی پدیده‌های شهری فراهم می‌کنیم که عموماً با توجه به ماهیت مملو از ناشناخته‌ها هستند. بدین منظور، ابتدا با بهره‌مندی از مطالعات کتابخانه‌ای و تحلیل اسنادی، مبانی فلسفی و روش‌شناسی پارادایم پدیدارنگاری را بررسی می‌کنیم. برای این منظور، تمام مطالعات داخلی یا خارجی را که به‌نوعی به مبانی پدیدارنگاری توجه کرده‌اند و یا آن را به‌عنوان یک راهبرد در روش‌شناسی خود به‌کار برده‌اند، به‌عنوان جامعه‌ی آماری در نظر گرفتیم. سپس، به‌صورت هدفمند مطالعات مربوط به حوزه‌های مبانی فلسفی، روش‌شناسی، راهبرد و قابلیت اعتماد پدیدارنگاری را به‌عنوان جامعه‌ی نمونه^۱ انتخاب کردیم. درنهایت، با تحلیل اسنادی این مطالعات، به هدف اول مطالعه‌ی حاضر که بررسی ابعاد و اصول پارادایم پدیدارنگاری است، توجه کردیم. در گام بعدی و در ارتباط با هدف دوم مطالعه‌ی حاضر، روش‌شناسی ارائه‌شده برای پارادایم پدیدارنگاری (مستخرج از هدف اول مطالعه‌ی حاضر) را به‌طور مشخص به‌منظور فهم چگونگی تجربه‌ی پیامدهای زندگی در محله‌های جداافتاده‌ی شهر تهران به‌کار بردیم تا ضمن آموزش عملی چگونگی استفاده از پارادایم پدیدارنگاری در بررسی پدیده‌های شهری، تفاوت‌های حاصل‌شده از تغییر روش‌شناسی حاکم بر مطالعات جداافتادگی روشن شوند.

ادامه‌ی این مطالعه به این صورت است: ابتدا، درمورد مبانی فلسفی پدیدارنگاری که در واقع نوع نگاه پژوهشگر به پدیده را مشخص می‌کند، بحث کردیم. سپس، روش‌شناسی پژوهش پدیدارنگاری، چگونگی تحلیل داده‌ها (راهبرد) و بررسی قابلیت اعتماد آن‌ها را ارائه کردیم.

۱. لیست این مطالعات در انتهای مطالعه‌ی حاضر و در بخش منابع آمده است. مطالعه‌ی پندار و ذکاوت (۱۳۹۵)، دانایی فرد و کاظمی (۱۳۹۰) و محمدپور (۱۳۹۲) از جمله مطالعات داخلی و مطالعه‌ی آکرلیند (۲۰۰۵)، آشورث و لوکاس (۱۹۹۸)، فارستر (۲۰۱۵)، حسین‌خان (۲۰۱۴) و مارتون (۱۹۸۶) از جمله مطالعات خارجی هستند.

درنهایت، با کاربست مفاهیم مذکور، چگونگی تجربه‌ی پیامدهای زندگی در یکی از محله‌های جداافتاده‌ی شهر تهران را دریافتیم.

۲- مبانی فلسفی پژوهش پدیدارنگاری

تا حدود چند دهه‌ی قبل، پارادایم پوزیتیویست^۱ که با تحقیق‌های کمی همبسته است، پارادایم غالب تحقیقات بوده است؛ تا اینکه رفته‌رفته محققان به کاستی‌های آن پی بردند و زمینه را برای ظهور پارادایم‌های تحقیق کیفی فراهم کردند. آکرلیند (۲۰۰۵) بیان می‌کند که حدود ۱۵ سال پیش (حدود ۱۹۹۰) در رد یک مقاله که از سوی یکی از پدیدارنگاران معروف با جامعه‌ی نمونه‌ی ده نفر نگاشته شده، دخالت داشته است. وی توضیح می‌دهد که دلیل مخالفت وی برای پذیرش مقاله، تعداد کم اعضای نمونه‌ی آن بوده و در مباحث خود با نگارنده، مطرح می‌کرد که از این جامعه‌ی نمونه‌ی کوچک، اطلاعات مفیدی استخراج نمی‌شود؛ زیرا آن اطلاعات قابلیت تعمیم ندارند. این درحالی بود که نویسنده‌ی مقاله باور داشت که پاسخ حتی یک نفر دارای معنی و مفهوم است. وی در ادامه اعتراف می‌کند که «من امروز (۲۰۰۵) به شدت به باور آن محقق صحنه می‌گذارم». بودن و گرین (۲۰۰۵) دلیل این موضوع را توجه نکردن کمی‌گرایان به مفاهیم بین‌الذهانی، دیدگاه‌های تفسیری چندگانه، معانی رابطه‌ای، توصیف عمیق و سطحی و نیز جهان‌های زیسته^۲ می‌دانند.

مارتون (۱۹۸۶) بیان می‌کند که در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، او و همکارانش پدیدارنگاری را به‌عنوان یک روش تحقیق کیفی برای اولین بار در دانشکده‌ی آموزش دانشگاه گوتنبرگ سوئد مطرح کردند و پس از نام‌گذاری در سال ۱۹۷۹، دو سال بعد یعنی در ۱۹۸۱ برای اولین بار چاپ شد (Richardson, 1999: 58). اگرچه از پدیدارنگاری طی این چند دهه همچون روشی ساختارمند و نوین استقبال نشده است، هنوز بر سر این نکته اختلاف‌نظرهایی وجود دارد که آیا می‌توان آن را یک روش تحقیق، یک رویه‌ی تحلیل داده یا نوعی جهت‌گیری عام در تحقیق کیفی تلقی کرد یا نه (محمدپور، ۱۳۹۲). لاک و همکاران (۲۰۰۶)، سونسون (۱۹۹۷)، دانایی‌فرد (۱۳۹۰) و محمدپور (۱۳۹۲) پدیدارنگاری را راهبردی پژوهشی برای پارادایم تفسیری می‌انگاشتند؛ درحالی که به‌گفته‌ی آلجنز (۱۹۹۳)، رابطه‌ی بین پدیدارنگاری و پدیدارشناسی^۳ باعث شد که پدیدارنگاران برای ارائه‌ی چارچوب فلسفی و روش‌شناختی منظم‌تر

1. Positivist
2. Lived experiences
3. Phenomenology



منظم‌تر برای پدیدارنگاری همت کنند تا بتوانند آن را به‌عنوان یک پارادایم در تحقیقات کیفی مطرح نمایند.

مارتون (۱۹۸۱) پدیدارنگاری را به‌عنوان تحقیقی که به دنبال توصیف، تحلیل، و فهم تجارب افراد تحت تأثیر یک پدیده است؛ تعریف می‌کند. ادوارد و اسکینر (۲۰۱۶) پدیدارنگاری را فرآیندی می‌دانند که به دنبال شناسایی تجارب مردم از یک پدیده است و هدف اثبات وجود آن پدیده را ندارد. پدیدارنگاری تلاش می‌کند تا جایی که امکان دارد به‌صورت صادقانه، مفاهیم افراد تحت تأثیر یک پدیده را از جوانب مختلف درک کند، به عرصه آورد و سپس آن‌ها را با زبان علمی و در ارتباط با یکدیگر، صورت‌بندی و توصیف کند. بنابراین، پدیدارنگاری با شناسایی و درک رابطه‌ی بین شخص و پدیده ارتباط دارد و همان‌طور که بروس (۱۹۹۷) بیان می‌کند، تأکید آن به‌جای افراد بر گروهی از مردم است.

ازلحاظ هستی‌شناسی، همان‌طور که سونسون (۱۹۹۷) بیان می‌کند، پدیدارنگاری به ذات مفاهیم برمی‌گردد و مفروضات مرتبط با ذات مفاهیم ارتباط تنگاتنگی با مفروضات ذات دانش و تفکر دارند. با این حال، دانش با جهان یا وقایع بیرونی فرد، تفکر و فعالیت بیرونی ارتباط دارد. مهم‌ترین فرض این است که دانش و مفاهیم، یک ذات و طبیعت نسبی دارند. مفاهیم هم به فعالیت‌های انسان و جهان و هم به وقایع بیرونی وابسته هستند. فرض دیگر این است که این بخش از حقیقت یک کل است که اگرچه با پیرامونش ارتباط دارد، از پیرامونش جدا شده است و چیزی ماورای بخش‌های خودش است. بنابراین، براساس هستی‌شناسی بلیکی (۱۳۹۴)، هستی‌شناسی پارادایم پدیدارنگاری بر هستی‌شناسی آرمان‌گرا استوار است و در آن، انسان‌ها حقایق را می‌سازند. بنابراین، تجارب شهروندان از زندگی در محله‌ی جداافتاده حقیقت این پدیده را می‌کند و آنچه از میان اعداد و ارقام و یا نظریه‌ها استخراج می‌شود، لزوماً چیزی نیست که درحقیقت تجربه می‌شود. ازلحاظ معرفت‌شناختی، در پدیدارنگاری، بر توصیف تأکید می‌شود و هدف هم حفظ مفهوم خاص پدیده در توصیف و هم تمرکز روی تعدادی از ویژگی‌های خاص آن است. در پدیدارنگاری، هدف توصیف پدیده ازلحاظ معنی‌اساسی آن برای افراد است (Forster, 2015: 4-5)، نه توصیف ساختار یا سازمان پدیده؛ چیزی که بلیکی (۱۳۹۴) از آن با عنوان «معرفت‌شناسی ساخت‌گرا» نام برده است. بنابراین، پدیدارنگاری در پدیده‌ی شهری‌ای که در مطالعه‌ی حاضر بحث می‌شود، به‌دنبال این است که نشان دهد جداافتادگی و زندگی در محله‌های جداافتاده چه معنی و مفهومی برای ساکنان این محله‌ها دارد و چگونه ازسوی آن‌ها تجربه می‌شود.

هندرسون (۲۰۰۲) معتقد است که تجارب متفاوت افراد از یک پدیده‌ی واحد (طبقات توصیفی^۱) به‌مثابه تکه‌هایی از یک جورچین هستند که پژوهشگر پدیدارنگار آن‌ها را در ارتباط با یکدیگر سامان می‌دهد و در قالب تصویری کامل‌تر، با عنوان «فضای نتیجه» ارائه می‌کند. مارتون (۱۹۹۴)، هندرسون (۲۰۰۲)، سونسون (۱۹۹۷) و دانایی‌فرد و کاظمی (۱۳۹۰) به‌صورت کلی چهار پیش‌فرض زیر را برای پدیدارنگاری در نظر گرفته‌اند:

- افراد یک پدیده‌ی معین را به‌شیوه‌ی یکسان تجربه نمی‌کنند؛ بلکه در این مورد طیفی از شیوه‌های متفاوت وجود دارد که افراد مختلف با آن‌ها یک پدیده را درک یا تجربه می‌کنند.
- یک شخص واحد ممکن است نتواند تمام جنبه‌های یک مفهوم [تجربه] را درک و بیان کند.

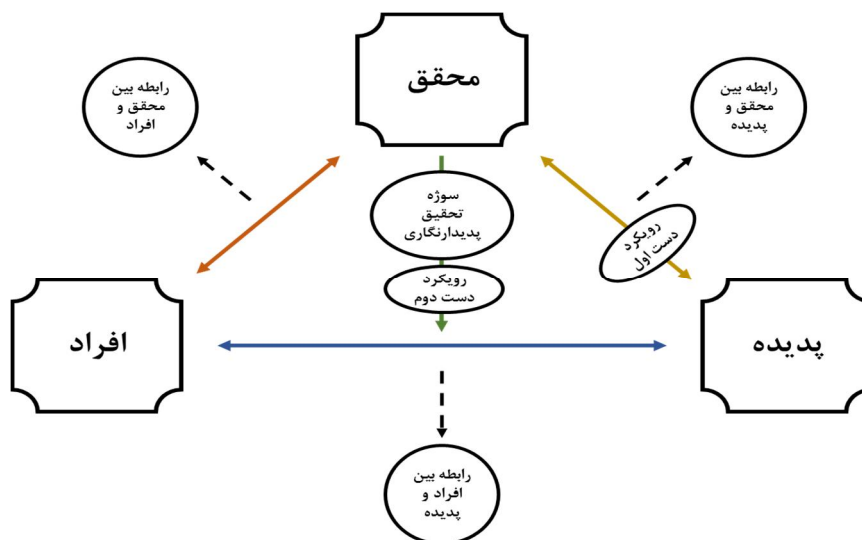
• باوجود امکان برداشت‌های مختلف از یک پدیده‌ی واحد، تعداد محدودی از شیوه‌های متفاوت تجربه‌ی یک پدیده (مفاهیم متفاوت) وجود دارد.

- در پژوهش پدیدارنگاری، مفاهیم یک فرد از طریق اشکال متفاوتی از اقدامات (به‌ویژه از طریق زبان) قابل دستیابی هستند.

بنابراین، همان‌طور که حسین‌خان (۲۰۱۴) بیان می‌کند، پدیدارنگاری بر کشف حقیقت یا واقعیت متمرکز نیست؛ یعنی از نگاه پدیدارنگاری، خود واقعیت یا اینکه یک پدیده واقعاً چیست، مطرح‌نظر نیست؛ بلکه چگونگی پدیدار شدن یک پدیده برای افراد متفاوت در پدیدارنگاری اهمیت دارد. به‌طور مشخص، درارتباط با پدیده‌ی جدالافتادگی پژوهش، پدیدارنگاری به‌دنبال تشخیص تفاوت کیفی موضوع تجربه‌ی افراد از زندگی در محله‌های جدالافتاده، مفهوم‌سازی و تفسیر آن‌ها است. لذا، همواره این امکان وجود دارد که جنبه‌ای ناشناخته از پدیده یافت شود که تاکنون به‌دلیل بررسی نشدن تجارب زیسته‌ی شهروندان از نظرها پنهان بوده است. کینیون و سایمون (۲۰۱۲) و محمدپور (۱۳۹۲) بیان می‌کنند که هدف پدیدارنگاری نشان دادن تنوع در تجربه است. لذا، در اینجا منظور از چگونگی درک پیامدهای جدالافتادگی این است که هر فرد باتوجه به خاستگاهش و باتوجه به نوع نگاهش به زندگی، می‌تواند زندگی در محله‌ی جدالافتاده را به نوع متمایزی تجربه کند. کشف این تنوع تجارب زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری برنامه‌ریزی فراگیر را فراهم می‌کند.



مارتون (۱۹۸۱) هدف پدیدارنگاری را طبقه‌بندی افراد، مقایسه‌ی گروه‌ها، توضیح، پیش‌بینی یا قضاوت خوب و بد در مورد افراد نمی‌داند؛ بلکه هدف آن را یافتن و منظم کردن اشکال افکار به‌گونه‌ای می‌داند که افراد جنبه‌های مختلف یک واقعیت را تفسیر می‌کنند. بودن و گرین (۲۰۰۵) این شرایط را ناشی از ویژگی رابطه‌ای^۱ بودن پارادایم پدیدارنگاری می‌دانند. آن‌ها معتقدند که پدیدارنگاران درمیان محققین کیفی‌ای قرار می‌گیرند که یک موضع غیردوگانه نسبت به پدیده‌ها دارند. آن‌ها باور دارند که جهان به‌وسیله‌ی افراد ساخته نشده است و از بیرون نیز تحمیل نشده است؛ بلکه از رابطه‌ای درونی بین آن‌ها تشکیل شده است. تنها یک جهان وجود دارد و آن جهانی است که ما آن را تجربه و در آن زندگی می‌کنیم و متعلق به ما است. سوژه‌ی تحقیق پدیدارنگاری، پدیده‌ای نیست که در مورد آن بحث می‌شود؛ بلکه رابطه‌ی بین پدیده و افراد ملاک تحقیق است (شکل ۱).



شکل ۱: چگونگی ارتباط بین اجزای تحقیق در پدیدارنگاری (آستراکر، ۲۰۰۲)

همان‌طور که شکل ۱ نشان می‌دهد، پدیدارنگاری بین دو دیدگاه دست اول و دست دوم تفاوت قائل می‌شود و دیدگاه دست دوم را موضوع پژوهشی خود قرار می‌دهد. از آنجا که نظرات مختلفی درباره‌ی واقعیت وجود دارد، یک هدف پژوهش ممکن است یافتن این نکته باشد که

واقعیت چیست؛ یعنی جست‌وجو برای حقیقت. برای مثال، پاسخ به سؤال «پیامدهای جدافتادگی شهری چیست؟» بیانگر عبارتی درمورد واقعیت است؛ کاری که محققان عموماً با تحلیل مشاهدات و داده‌های آماری و یک دیدگاه دست اول انجام می‌دهند. رویکرد دیگر تمرکز بر این است که افراد چگونه دنیا را می‌بینند و پاسخ به این‌گونه سؤالات توضیحی است درمورد مفاهیم افراد از واقعیت. پدیدارنگاری روش پژوهش کیفی و تجربی برای توصیف، تحلیل و فهم این‌گونه مفاهیم است (Kaapu & et-al, 2006: 2). برای مثال، برای پاسخ به سؤال «افراد ساکن در جوامع جدافتاده چگونه پیامدهای آن را تجربه می‌کنند»، باید محقق رابطه‌ی بین ساکنان جوامع جدافتاده و پدیده‌ی جدایی‌گزینی (دیدگاه دست دوم) را مطالعه کند تا به فهم افراد از واقعیت دست یابد.

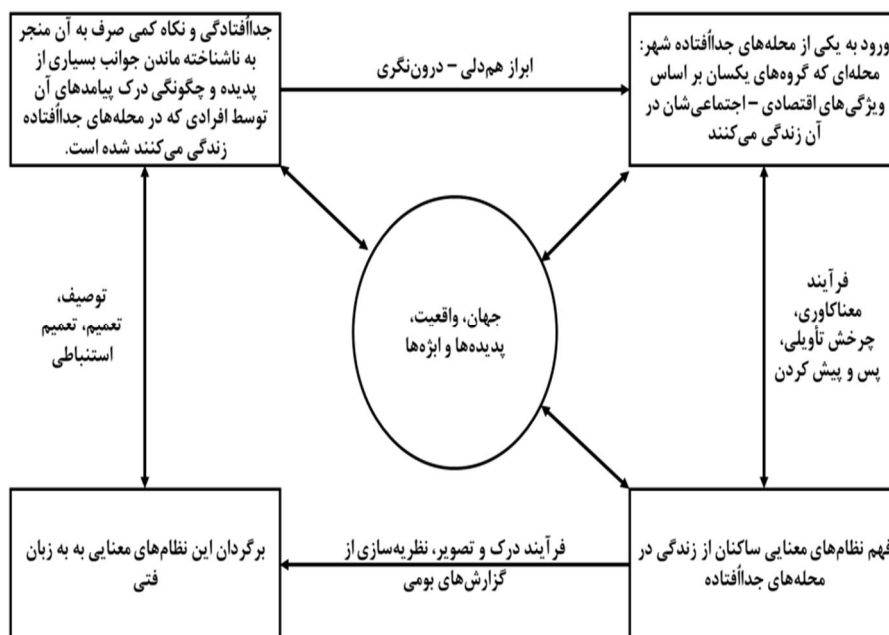
باتوجه به آنچه تاکنون مطرح کردیم و با دانستن اینکه پدیدارشناسی ذات عمومی و فراگیر پدیده‌ها را توصیف می‌کند (فارسی محمدپور و طالبی، ۱۳۹۴: ۳۲-۳۴)، می‌توانیم به‌راحتی پدیدارنگاری را از پدیدارشناسی تمیز دهیم و از آن به‌عنوان یک پارادایم یاد کنیم. مهم‌ترین تمایز پدیدارنگاری با پدیدارشناسی در نوع نگاه آن‌ها به سوژه یافت می‌شود. همان‌طور که محمدپور (۱۳۹۲)، دانایی‌فر و کاظمی (۱۳۹۰)، اسجوستروم و اوو دهلگرن (۲۰۰۲) و بارنارد و همکاران (۱۹۹۹) بیان می‌کنند، پدیدارنگاری نگاه دسته دوم به سوژه دارد، به‌دنبال تفاوت‌ها و گوناگونی عالم است، در پی یافتن ذاتی یگانه نیست و بر آگاهی جمعی یا بر معانی جمعی تأکید می‌کند؛ درحالی که پدیدارشناسی نگاه دسته اول به سوژه دارد، به‌دنبال اشتراک‌ها و غیرمتغیرترین معنای پدیده است و به تجربه‌ی شخصی اشاره می‌کند.

۳- روش‌شناسی تحقیق پدیدارنگارانه

پس از بررسی نوع نگاه پژوهشگر به پدیده (مبانی فلسفی)، نوبت به رویکرد تحقیق درارتباط با پدیده می‌رسد. بیشتر محققان تنها دو رویکرد یا منطق قیاس و استقرا را برای تحقیقات قائل هستند و منطق قیاس را مختص تحقیقات کمی و استقرا را مختص تحقیقات کیفی می‌دانند. با این‌حال، بلیکی (۱۳۹۴) علاوه بر قیاس و استقرا دو منطق استفهام^۱ و پس‌کاوی^۲ را نیز به رویکردهای تحقیق اضافه می‌کند. از آنجا که پدیدارنگاری در زمره‌ی پژوهش‌های کیفی قرار می‌گیرد و با کشف تجارب گوناگون و کنارهم‌چینی آن‌ها به نظریه می‌رسد، رویکرد غالب آن استفهام است. این رویکرد شامل ارائه‌ی نظریه‌هایی می‌شود که از زبان کنشگران اجتماعی و از

1. Abduction
2. Retroduction

معانی و برداشت آن‌ها از پدیده‌ها نشئت می‌گیرد. این نوع پژوهش با توصیف معانی شروع می‌شود و سپس از این معانی و فعالیت‌ها، مقوله‌ها و مفاهیمی استخراج می‌شود که برای درک یا تبیین مسئله‌ی موجود به کار می‌رود (Chong Ho, 1994: 9-11). استفهام معانی، تفاسیر، انگیزه‌ها و نیت‌هایی است که رفتار افراد را در زندگی روزمره هدایت می‌کند و آن‌ها را به جایگاه اصلی در نظریه و پژوهش اجتماعی ارتقا می‌دهد. در نتیجه، جهان اجتماعی دنیایی است که از سوی اعضای آن از درون درک و تجربه می‌شود. وظیفه‌ی دانشمند اجتماعی کشف و توصیف این دیدگاه درونی است و دیدگاه بیرونی را به آن تحمیل نمی‌کند (Åsvoll, 2014: 291-293). شکل ۲ فرآیند تحقیق مبتنی بر استفهام را توضیح می‌دهد:



شکل ۲: فرآیند منطق استفهام در فهم چگونگی تجربه‌ی پیامدهای زندگی در محله‌ی جداافتاده (بلیکی، ۱۳۹۴؛ آزوال، ۲۰۱۴؛ ریشترتز، ۲۰۱۰؛ لیپسکوم، ۲۰۱۲)

همان‌طور که شکل ۲ نشان می‌دهد، در یک تحقیق پدیدارنگاری پس از طرح مسئله، پدیدارنگاران باید با ابراز همدلی و درون‌نگری به جهان اجتماعی کنشگران وارد شوند و رابطه‌ی بین آن‌ها و پدیده‌ی موردبررسی را مطالعه کنند. برای این کار، محققان نیاز دارند ابتدا اطلاعات

را جمع‌آوری کنند. جمع‌آوری اطلاعات در تحقیق‌های پدیدارنگارانه عموماً به‌صورت میدانی انجام می‌شود (حافظ‌نیا، ۱۳۹۲). مارتون (۱۹۸۶) مصاحبه‌ی چهره‌به‌چهره را روش اولیه برای جمع‌آوری اطلاعات در تحقیق پدیدارنگارانه می‌داند. سایر روش‌ها مانند مشاهده و سنجه‌های غیرواکنشی نیز ممکن است برای جمع‌آوری اطلاعات در فرآیند تحقیق پدیدارنگاری به‌کار روند (محمدپور، ۱۳۹۲). بروس (۱۹۹۴) مصاحبه‌ی پدیدارنگارانه را به‌عنوان شکل خاصی از مصاحبه‌ی تحقیق کیفی تعریف می‌کند. وی خاطرنشان می‌کند که کیفیت‌های چندگانه‌ای درمیان مصاحبه‌ی تحقیق پدیدارنگاری و کیفی مطرح می‌شود. این کیفیت‌ها عبارت‌اند از:

- آن‌ها بر جهان زندگی مصاحبه‌شونده متمرکز هستند؛
- آن‌ها به‌دنبال درک معنی پدیده در جهان زندگی مصاحبه‌شونده هستند؛
- آن‌ها کیفی، توصیفی، منحصربه‌فرد و بدون پیش‌فرض هستند؛
- آن‌ها روی موضوعات مشخصی متمرکز هستند؛
- آن‌ها پذیرای تغییر و شرایط چندگانه هستند؛
- آن‌ها در یک تعامل بین‌شخصی روی می‌دهند؛
- آن‌ها ممکن است که یک تجربه‌ی مثبت باشند.

فرآیند یک مصاحبه‌ی پدیدارنگارانه به‌ذات نیمه‌ساختاریافته است و طبق گفته‌ی تریگول (۲۰۰۰)، به‌دنبال بررسی عمیق تفکر بدون هدایت است. سؤال‌های مصاحبه به‌طور مشخص فی‌النفسه با انتهای باز هستند و به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که مشارکت‌کننده را به‌سمت پدیده‌ی موردنظر هدایت کنند. سؤال‌های با انتهای باز نیز این امکان را برای مشارکت‌کنندگان فراهم می‌کنند تا ابعادی از سؤال‌ها را انتخاب کنند که مایلند به آن‌ها پاسخ دهند. با این‌حال، باوجود استفاده از مجموعه‌ای از سؤال‌ها، مارتون (۱۹۸۶) خاطرنشان می‌کند که مصاحبه‌های متفاوت ممکن است مسیرهای کاملاً متفاوتی را طی کنند (Yates & et-al, 2012: 102-103).

انتخاب مشارکت‌کنندگان در پدیدارنگاری عموماً به‌صورت هدفمند انجام می‌شود و برای نمونه‌گیری از روش گلوله‌ی برفی استفاده می‌شود؛ یعنی از مشارکت‌کنندگان خواسته می‌شود تا افراد دیگری را متناسب با نوع تحقیق برای انجام فرآیند مصاحبه معرفی کنند (محمدپور، ۱۳۹۲). اگرچه تجویزی برای اندازه‌ی جامعه‌ی نمونه در مطالعه‌ی پدیدارنگاری وجود ندارد، بروس (۱۹۹۷) بیان می‌کند که عمل مصاحبه و جمع‌آوری اطلاعات باید تا اندازه‌ای انجام شود که محقق احساس کند مفاهیم غنی مرتبط با تجربه‌های گوناگون از پدیده را کسب کرده است. تریگول (۲۰۰۰) و بودن (۲۰۰۵) بیان می‌کنند که اندازه‌ی جامعه‌ی نمونه تحت‌تأثیر دو عامل قرار دارد: ۱. تعداد مصاحبه‌ها باید به‌اندازه‌ای باشد که امکان فهم تجربه‌های گوناگون را فراهم



کند و ۲. اندازه‌ی جامعه‌ی نمونه باید اطمینان دهد که نتیجه‌ی اطلاعات کنترل‌پذیر باقی می‌مانند. سایر نویسندگان بیان می‌کنند که فرآیند جمع‌آوری اطلاعات و مصاحبه باید تا جایی ادامه پیدا کند که تمام زوایای پدیده‌ی موردبررسی مطالعه شود (Ibid: 103).

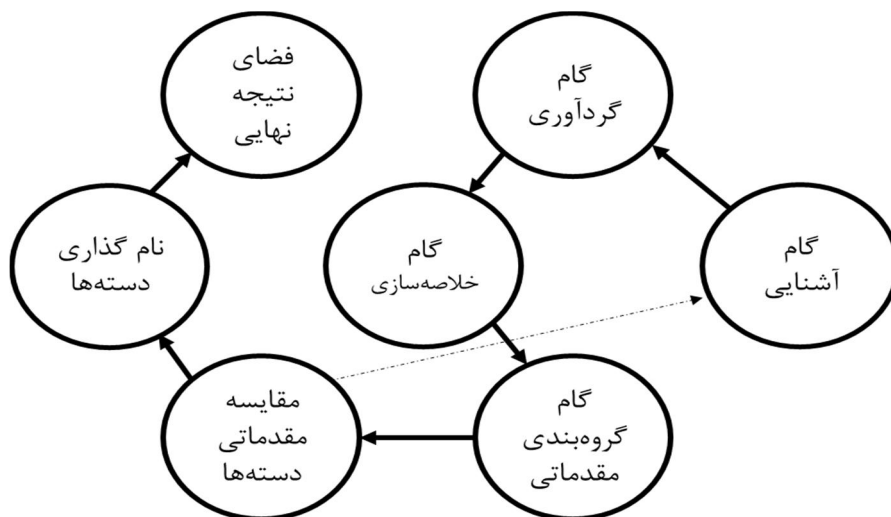
در نهایت باتوجه به اینکه در تحقیق‌های پدیدارنگاری، اطلاعات اولیه با استفاده از روش‌های مشاهده، مصاحبه و ... گردآوری می‌شوند، با استفاده از روش‌ها و معیارهای پذیرفته‌شده تجزیه و تحلیل می‌شوند و یا با رویکرد استقفا، نظریه‌های علمی تولید می‌شوند، می‌توانیم بگوییم که تحقیقات پدیدارنگارانه عموماً در زمره‌ی تحقیق‌های بنیادی (تجربی) قرار می‌گیرند (حافظ‌نیا، ۱۳۹۲).

۴- راهبرد پژوهش پدیدارنگارانه

پدیدارنگاری که به صورت مستقل به عنوان یک پارادایم معرفی می‌شود، ممکن است به عنوان یک راهبرد پژوهش نیز در تحقیق‌های پدیدارنگارانه به کار رود. بعد از جمع‌آوری اطلاعات، مهم‌ترین و چالشی‌ترین بخش تحقیق پدیدارنگاری تحلیل کلمه‌به‌کلمه‌ی اطلاعات مصاحبه است. مصاحبه یا به صورت صوتی و یا تصویری ضبط خواهد شد و به صورت کلمه‌به‌کلمه ثبت و سپس به صورت کیفی تحلیل می‌شود. هدف تحلیل اطلاعات، شناسایی و تشخیص تجارب یا ادراک کیفی متفاوت افراد در تعداد محدودی از دسته‌ها است. به منظور دستیابی به این هدف، تحلیل اطلاعات به وسیله‌ی سؤالات تحقیق هدایت خواهند شد (Hossain Khan, 2014: 38).

سونسون (۱۹۹۷) توضیح می‌دهد که گرایش تحقیق پدیدارنگاری به عنوان یک فرآیند و ابزار تحقیق به صورت اولیه در ارتباط با تمرکز بر توصیف مفاهیم است. هر مفهوم روشی را نشان می‌دهد که با آن پدیده‌ی مشخص موردبررسی، تجربه شده است. بنابراین، هدف تحلیل اطلاعات در مطالعات پدیدارنگاری آشکارسازی تغییر در چگونگی تجربه‌ی پدیده‌ی موردبررسی است. بروس (۱۹۹۷) فرآیند تحلیلی را به صورت «یک اثر متقابل بین درک محقق، ذات پدیده که مطالعه شده است و الگوی اطلاعات در دسترس» تعریف می‌کند. به عبارت دیگر، در پدیدارنگاری، فرآیند تحلیل و نتایجی که در فرآیند تولید می‌شود، از طریق رابطه‌ی بین محقق و اطلاعات به دست می‌آید. والش (۲۰۰۰) نیز پیشنهاد می‌دهد که در تحلیل، محقق شیوه‌های متفاوتی را ثبت کند که مشارکت‌کنندگان در ارتباط با یک پدیده صحبت می‌کنند؛ اما این توانایی را نیز باید داشته باشد که لایه‌های زیرین آنچه گفته می‌شود را کشف کند و بفهمد که پدیده‌ی موردنظر چگونه درک شده است. مارتون و همکاران (۱۹۹۲) رویکرد ابتدایی برای تحلیل اطلاعات در مطالعات پدیدارنگاری را فراهم کردند. آن‌ها یک رویکرد چهارمرحله‌ای را برای تحلیل اطلاعات پیشنهاد دادند که مراحل آن عبارت‌اند از: شناسایی اطلاعات مرتبط

به‌عنوان «دسته‌هایی از مفاهیم»؛ دسته‌بندی اطلاعات به‌عنوان «دسته‌هایی از مفاهیم» براساس همانندی و انحصار مرجع به مشارکت‌کنندگان منفرد؛ گروه‌های متضاد از داده‌های مشابه و نوشتن دسته‌ای از توصیف برای هریک و نیز تأیید سهمی از اطلاعات به‌وسیله‌ی دخیل کردن یک قضاوت مستقل برای ایجاد اعتماد از قضاوت درونی. سالجو (۱۹۹۷) با این رویکرد همراه می‌شود؛ اما فرآیند را به‌وسیله‌ی دو گام اضافه به‌منظور پیشروی از چهار فرآیند مذکور توسعه می‌دهد. اولین گام شامل آشنا شدن محقق با اطلاعات به‌منظور توسعه‌ی یک فهم از الگوهای درون آن است. گام دوم این است که محقق باید تمرکزش روی فهم مفاهیم را افزایش دهد. این شامل درنظر گرفتن اطلاعات و سؤال پرسیدن از خود از لحاظ چگونگی درک پدیده و مفاهیمی که برای توصیف آن و شباهت‌های آن با سایر پدیده‌ها درک شده است، می‌شود. سندبرگ (۱۹۹۴) یک فرآیند پنج‌مرحله‌ای را برای تحلیل پدیدارنگاری پیشنهاد می‌دهد. این فرآیند شامل آشنا شدن با رونوشت‌ها، جنبه‌ی ارجاعی تحلیل، جنبه‌ی ساختاری تحلیل، تشکیل عمده‌ی مفهوم و ایجاد فضای نتیجه‌ی مفاهیم می‌شود. درمقابل، سایر محققین استفاده از یک فرآیند را مطرح می‌کنند که حتی شامل مراحل بیشتری است. داهلگرن و فالسبرگ (۱۹۹۱) و مک‌کاسکور و همکاران (۲۰۰۴) یک چرخه‌ی هفت‌مرحله‌ای را تشریح می‌کند که بنابر گفته‌ی حسین‌خان (۲۰۱۴) از آنجا که این فرآیند هفت‌مرحله‌ای برای محققین تازه‌کار قابل درک است و با سایر فرآیندها نیز در تناقض نیست، بهتر است به‌کار رود (شکل ۳).



شکل ۳: مراحل هفت‌گانه‌ی اطلاعات در تحلیل اطلاعات در راهبرد پدیدارنگاری

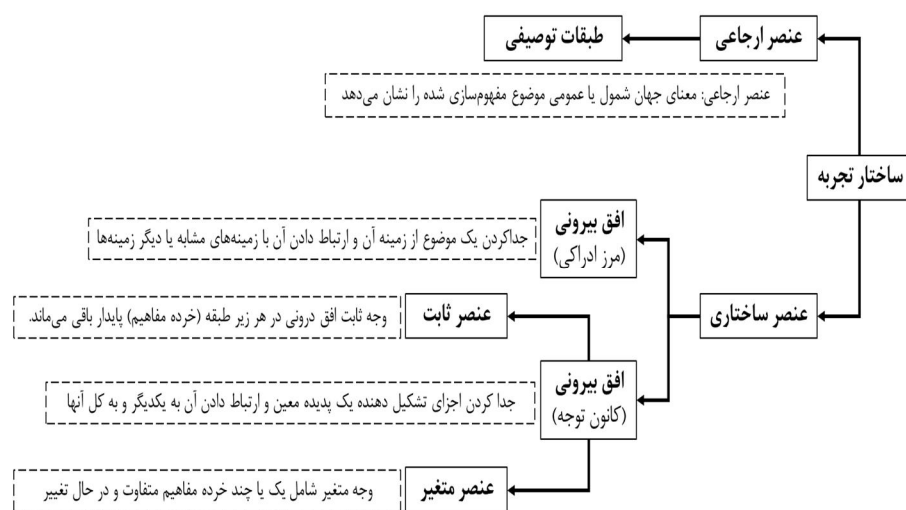


همان‌طور که شکل ۳ نشان می‌دهد، تحلیل اطلاعات در راهبرد پدیدارنگاری اغلب از یک فرآیند هفت‌مرحله‌ای تبعیت می‌کند که در ادامه، به اختصار هر گام را توضیح می‌دهیم (Hossain Khan, 2014: 38-39):

۱. آشنایی: رونوشت‌های حاصل از انجام مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته چندین بار به‌منظور آشنایی با مفاهیم آن‌ها خوانده خواهند شد. این گام هر نوع خطایی را در دست‌نوشته‌ها تصحیح خواهد کرد.
 ۲. گردآوری: گام دوم به یک مطالعه‌ی عمیق‌تر به‌منظور استنباط شباهت‌ها و تفاوت‌ها از رونوشت‌ها نیاز دارد. هدف اولیه‌ی این گام جمع‌آوری نظر مصاحبه‌شوندگان در مورد سؤال‌های خاصی است که در طول مصاحبه از آن‌ها پرسیده شده است.
 ۳. خلاصه‌سازی: این فرآیند بخش‌هایی را انتخاب خواهد کرد که به‌نظر با مطالعه مرتبط هستند. هدف اصلی این گام حذف مؤلفه‌های غیرضروری و نامرتبط و متعاقباً پیدا کردن مؤلفه‌های کلیدی از میان سخنان مصاحبه‌شوندگان است.
 ۴. گروه‌بندی مقدماتی: گام چهارم دسته‌بندی پاسخ‌های مشابه در گروه‌های مقدماتی است. گروه مقدماتی دوباره مرور خواهد شد تا بررسی شود که آیا سایر گروه‌ها همین معنی را با عنوان‌های متفاوت ارائه می‌کنند یا خیر. بنابراین، تحلیل یک لیست ابتدایی از دسته‌های توصیفی را نشان خواهد داد.
 ۵. مقایسه‌ی مقدماتی دسته‌ها: این گام مرورهایی از لیست ابتدایی دسته‌ها را به‌منظور مقایسه‌ی ابتدایی درمیان لیست گروه‌ها فراهم می‌کند. هدف اصلی این گام ایجاد مرزهایی درمیان دسته‌ها است. قبل از رفتن به گام بعد، نوشته‌ها دوباره خوانده خواهند شد تا بررسی شود که آیا دسته‌های مقدماتی ایجادشده تجربه‌ی صحیح مشارکت‌کنندگان را نشان می‌دهند یا خیر.
 ۶. نام‌گذاری دسته‌ها: بعد از تأیید دسته‌ها، گام بعدی نام‌گذاری دسته‌ها به‌منظور تأکید هستی‌شناسی آن‌ها براساس ویژگی‌های داخلی گروه‌ها و تشخیص تفاوت دربین آن‌ها است.
 ۷. فضای نتیجه‌ی نهایی: در گام نهایی، محقق امید دارد که فضای نتیجه‌ی نهایی را براساس روابط داخلی و تفاوت کیفی در تجربه‌ی یک پدیده کشف کند. فضای نتیجه‌ی نهایی، سپس دسته‌ها را در یک سلسله‌مراتب نشان خواهد داد.
- به‌منظور تشکیل فضای نتیجه^۱ که به‌نوعی خروجی تحقیق پدیدارنگارانه به حساب می‌آید، باید به مفاهیم که یکی از اجزای کلیدی تحقیق پدیدارنگاری هستند، تکیه شود. مارتون

1. Outcome space

(۲۰۰۰) فضای نتیجه را به عنوان مجتمع ساختاربندی شده‌ی منطقی از شیوه‌های متفاوت تجربه‌ی یک پدیده توصیف می‌کند. بنابراین، در پدیدارنگاری، فضای نتیجه هم پدیده را نشان می‌دهد و هم شیوه‌های متفاوتی که آن پدیده ممکن است تجربه شود. چنانچه اشاره کردیم، «مفهوم، واحد اساسی توصیف در پدیدارنگاری است که از آن با اسامی گوناگونی چون شیوه‌های مفهوم‌سازی، شیوه‌های تجربه کردن، شیوه‌های دیدن، شیوه‌های درک کردن، شیوه‌های فهمیدن و ... یاد می‌شود» (Marton & Pong, 2005: 336). در قاموس رویکرد پدیدارنگاری، یک مفهوم نقطه‌ی شروعی برای فرد است که از آن به برخی از وجوه واقعیت می‌نگرد. پدیدارنگاران تجارب یا مفاهیم افراد را به صورت کلی بررسی نمی‌کنند؛ بلکه برای تجارب افراد ساختار و عناصری قائل هستند (شکل ۴) که با توجه به این ساختار، تجارب یا مفاهیم گروهی از افراد درمورد یک پدیده را ارائه می‌کنند. مارتون و پانگ (۲۰۰۵: ۳۳۵) درمورد ساختار مفهوم (یا تجربه) چنین می‌گویند: «این واحد دو جنبه‌ی درهم‌تنیده دارد: جنبه‌ی ارجاعی که معنی جهان‌شمول [عمومی] موضوع مفهوم‌سازی شده را نشان می‌دهد و جنبه‌ی ساختاری که آمیزه‌ی خاصی از ویژگی‌ها را نشان می‌دهد که تمیز داده شده‌اند و روی آن‌ها تمرکز شده است» (دانایی فرد و کاظمی، ۱۳۸۹:).



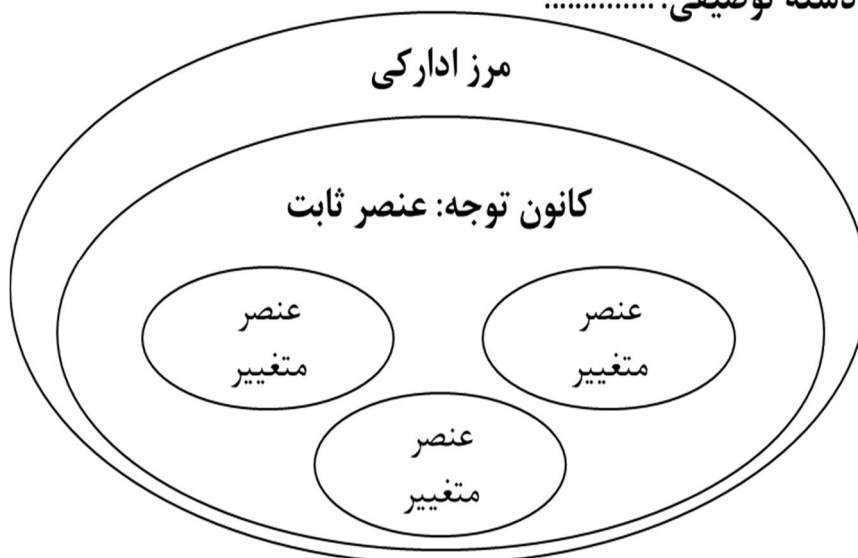
شکل ۴: عناصر تشکیل دهنده‌ی ساختار یک تجربه یا مفهوم (مارتون و پانگ، ۲۰۰۵؛ پندار و ذکاوت، ۱۳۹۵؛ بروس و همکاران، ۲۰۰۲)



بروس و همکاران (۲۰۰۲) با توجه به شکل ۴ بیان می‌کنند که در پدیدارنگاری، هر طبقه (مفهوم) شامل یک نمودار است که ساختار آگاهی را نشان می‌دهد (عنصر ساختاری) و عنوان یا توضیح هر طبقه (مفهوم) نیز نشان‌دهنده‌ی عنصر ارجاعی است. در هر نمودار، افق بیرونی (مرز ادراکی) و درونی (کانون توجه) که شامل وجوه ثابت و متغیر هستند، تفکیک شده‌اند. شکل ۵ صورت تصویری ساختار یک مفهوم یا تجربه را نشان می‌دهد. چهار کیفیت کلیدی از دسته‌های توصیفی پشتیبانی می‌کنند. مارتون (۱۹۸۶) این کیفیت‌ها را به صورت ارتباطی (رابطه‌ی سوژه و ابژه که دربرگیرنده‌ی مفهوم است)، تجربی (براساس تجربه‌ی شرکت‌کنندگان در مطالعه)، زمینه و محتوی محور (روی معنی مورد بررسی تمرکز می‌کند) و کیفی (توصیفی در ذات) نام‌گذاری کرده است. مارتون و بوث (۱۹۹۷) بعداً سه مؤلفه را برای کیفیت یک مجموعه از دسته‌های توصیفی پیشنهاد می‌دهند که عبارت‌اند از:

- هر دسته باید چیز جدیدی درباره‌ی شیوه‌ی تجربه یک پدیده آشکار کند.
- هر دسته باید در یک رابطه‌ی منطقی با سایر دسته‌ها قرار گیرد.
- تعداد دسته‌ها در یک مجموعه به صورت متنوعی تعیین می‌شوند. در هر رویدادی آن دارای تعدادی محدود است.

دسته توصیفی:



شکل ۵: فضای نتیجه در مطالعات پدیدارنگاری (بروس و همکاران، ۲۰۰۲؛ دانایی فرد و کاظمی، ۱۳۹۰)

دسته‌های توصیفی عموماً به این صورت بیان شده‌اند که «چیزی مانند X مانند چیزی شبیه Y دیده شده است. همان‌طور که قبلاً توضیح دادیم، هر دسته‌ی توصیفی جوانب ارجاعی و ساختاری از اینکه چگونه یک پدیده درک می‌شود را به تفصیل ارائه می‌کند. این شامل توصیف تفاوت در معنی از لحاظ تمرکز اولیه از هر تجربه و تفاوت در ساختار می‌شود (آن ساختار آگاهی است). همچنین، هر دسته‌ی توصیفی همراه با یک نثر توصیفی از دسته‌ی همراه با نقل‌قول‌های نمایشی است که از اطلاعات مصاحبه‌ها به دست آمده است. نقل‌قول‌های مصاحبه‌ها برای این به کار می‌روند که نشان دهند که چگونه هر دسته از سایر دسته‌های شناسایی شده متفاوت است.

۵- قابلیت اعتماد^۱ در تحقیق پدیدارنگاری

ایجاد قابلیت اطمینان در پدیدارنگاری مانند سایر تحقیقات کیفی اهمیت زیادی دارد. با بررسی اطمینان‌پذیری^۲ (پایایی) و باورپذیری^۳ (روایی) تحقیق، قابلیت اطمینان در تحقیق کیفی تضمین خواهد شد. پدیدارنگاران باید بر اطمینان‌پذیری و باورپذیری تحقیق تأکید کنند تا دقت در تحقیق افزایش یابد. باورپذیری در تحقیق پدیدارنگاری به عنوان حوزه‌ای در نظر گرفته شده است که یافته‌های تحقیق در پدیده‌ی مورد بررسی تکرار شده‌اند. در چنین تحقیقی، دو نوع بررسی باورپذیری عموماً لحاظ می‌شوند که عبارت‌اند از: بررسی‌های باورپذیری ارتباطی (توانایی محقق برای متقاعد کردن جامعه‌ی مرتبط با تحقیق که روش‌های تحقیق و تفسیرهای نتایج به درستی انجام شده‌اند. این امر به وسیله‌ی رواج سمینارهای تحقیق، ارائه‌های کنفرانس و مجله‌های معتبر محقق می‌شود) و بررسی‌های باورپذیری عمل‌گرایانه (نشان می‌دهد که چگونه نتایج تحقیق برای مخاطب هدف سودمند است. از طریق سودمندی و یافته‌های تحقیق، این موضوع بررسی خواهد شد). اطمینان‌پذیری در تحقیق پدیدارنگاری به تکرارپذیری نتایج برمی‌گردد که از طریق استفاده از روش‌های مناسب به منظور دستیابی به کیفیت و ثبات در اطلاعات تحلیل تضمین شده است. عموماً دو نوع پایایی در تحقیق کیفی مبتنی بر مصاحبه صورت می‌گیرد: بررسی اطمینان‌پذیری اینترکودر^۴ (دو محقق به صورت مستقل رونوشت‌های مصاحبه را کدبندی می‌کنند و آن‌ها را با هم مقایسه می‌کنند) و بررسی اطمینان‌پذیری محاوره‌ای (توافق بین محققین به واسطه‌ی بحث محقق شده است). محقق مسئول تحلیل

1. Trustworthiness
2. Reliability
3. Validity
4. intercoder



اولیه‌ی اطلاعات و شناسایی دسته‌ها خواهد بود. سپس، دسته‌های توصیفی از طریق بحث با سایر محققان دخیل در پروژه یا سایر محققانی که در تحلیل پدیدارنگاری تجربه دارند، تأیید خواهد شد. همچنین، برای تضمین اطمینان‌پذیری بیشتر، محقق می‌کوشد تا گام‌های تفسیری خود را با جزئیات بیشتری فهم کند. بنابراین، این تحقیق توصیف دقیق گام‌به‌گام از تحلیل اطلاعات را مطرح خواهد کرد (Hossain Khan, 2014: 39-40).

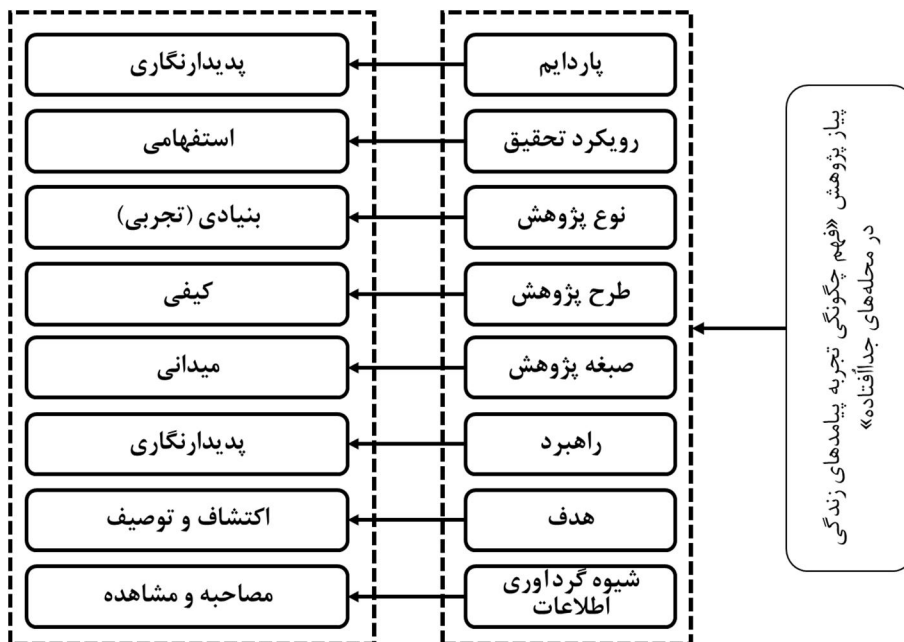
۶- کاربست پدیدارنگاری در فهم پدیده‌های شهری

در این بخش، اصول ذکرشده برای پارادایم پدیدارنگاری در عمل و در ارتباط با یکی از پدیده‌های شهری را به کار می‌بریم. همان‌طور که گفتیم، پدیده‌ی موردتوجه در مطالعه‌ی حاضر جدافتادگی شهری است و هدف مطالعه، فهم چگونگی تجربه‌ی پیامدهای زندگی در یک محله‌ی جدافتاده‌ی شهر تهران از طریق بررسی تجارب زیسته‌ی ساکنان آن است. هر پدیده‌ای که به‌نوعی با افراد به‌طور مستقیم تعامل دارد و افراد از آن اثر می‌پذیرند و یا بر آن اثر می‌گذارند، می‌تواند با رویکردی پدیدارنگارانه مورد توجه قرار گیرد. با این حال، دلیل انتخاب پدیده‌ی جدافتادگی در مطالعه‌ی حاضر اشراف محققان به پدیده و نیز اهمیت یافتن بررسی این پدیده در سال‌های اخیر در میان محققان داخلی و خارجی است. همچنین، رویکرد کمی صرف در مطالعه‌ی پدیده‌ی جدافتادگی در میان محققان (اعم از داخلی و خارجی) و محدود بودن این مطالعات به بررسی الگوهای فضایی جدافتادگی و غفلت از پیامدها و چگونگی درک آن‌ها از جمله دیگر دلایل توجه به پدیده‌ی مذکور در این تحقیق است. تمایز اصلی رویکرد پدیدارنگاری با مطالعاتی که تاکنون در این حوزه انجام شده، نوع نگاه این رویکرد به موضوع است. در سایر مطالعات، خود پدیده، یعنی جدافتادگی، ملاک بحث و بررسی است؛ اما در مطالعه‌ی حاضر، به ارتباط بین جدافتادگی و افرادی که با آن تعامل دارند توجه می‌شود. در مورد اول، واقعیت جدا از افراد قرار دارد؛ اما در مورد دوم، تجربه‌ی افراد واقعیت را می‌کند.

پس از انتخاب پدیده و باتوجه به اینکه پدیدارنگاری تجربه‌ی زیسته‌ی مردم را بررسی می‌کند و با کندوکاو در تجربه‌ی سوژه‌ها، به فهم آن‌ها از پدیده دست می‌یابد، نوبت به انتخاب محل انجام پژوهش می‌رسد. لذا، لازم است یکی از محله‌های شهر تهران را که پدیده‌ی جدافتادگی به‌صورت نسبی در آن روی داده است، به‌عنوان محل انجام تحقیق انتخاب کنیم. باتوجه به بررسی‌های انجام‌شده و با استفاده از تحلیل‌های آمار فضایی، محله‌ی رضویه را از میان تعدادی از محله‌ها انتخاب کردیم که جدافتادگی در آن‌ها روی داده است. دلیل انتخاب رضویه (کاروان) که در جنوب شرقی تهران و در مجاورت بزرگراه امام رضا (ع) و در منطقه‌ی ۱۵

شهرداری تهران واقع شده، این است که تجربه‌ی کار در آن را داشتیم و تاحدودی با فرهنگ مردم ساکن در محله آشنا بودیم. اهمیت این موضوع در این است که اساس پدیدارنگاری همدلی با سوژه‌ها است و از این طریق می‌توان به تجربه‌های واقعی آنان در مواجهه با پدیده دست یافت. لذا، هرچه پدیدارنگار شناخت بیشتری از فرهنگ مردم مورد مطالعه داشته باشد، برقراری ارتباط مناسب‌تر و همدلی و هم‌زبانی با آن‌ها آسان‌تر خواهد شد. در این حالت، ضریب دستیابی به تجارب واقعی نیز افزایش می‌یابد؛ زیرا ساکنان به محقق اعتماد می‌کنند و تجارب خالص خود را با وی به اشتراک می‌گذارند.

پس از انتخاب محله‌ی مورد نظر، به منظور جمع‌آوری اطلاعات، از دو روش مصاحبه‌ی نیمه‌ساختاریافته‌ی عمیق و مشاهده استفاده کردیم. جامعه‌ی آماری مطالعه‌ی حاضر تمامی ساکنان محله‌ی رضویه‌ی شهر تهران هستند. باتوجه به اینکه هدف بررسی تجربه‌ی زیسته‌ی افراد و کشف چگونگی تجربه‌ی پیامدهای جدافتادگی است، افرادی را به عنوان اعضای نمونه انتخاب کردیم که حداقل ده سال در محله زندگی کرده‌اند. اعضای نمونه را به صورت هدفمند و با استفاده از روش گلوله‌ی برفی انتخاب کردیم و کوشیدیم آن‌ها را از میان قشرهای گوناگون ساکن در محله (جوانان، کهن سالان، زنان، مردان و ...) انتخاب کنیم تا طیف‌های متنوعی از تجارب را بررسی نماییم. چنانکه گفتیم، تعداد اعضای نمونه در مطالعه‌های پدیدارنگاری از قبل تجویز نمی‌شود و باتوجه به اینکه تعداد تجارب متنوع اما محدود هستند، فرآیند مصاحبه تا جایی ادامه می‌یابد که پدیدارنگاران احساس کنند که اشباع نظری صورت پذیرفته است و داده‌های مصاحبه در حال تکرار شدن هستند. در واقع، هنگامی که مصاحبه‌های n و $(n+1)$ تجربه‌ی جدیدی به تجربه‌های پیشین اضافه نکند، فرآیند جمع‌آوری داده پایان می‌یابد. این امر در مطالعه‌ی حاضر از مصاحبه‌ی بیستم به بعد به وقوع پیوست. در مجموع، با ۲۲ نفر از ساکنان محله‌ی رضویه که به صورت متوسط حدود ۲۳ سال سابقه‌ی زندگی در محله را داشتند مصاحبه کردیم. تمام مصاحبه‌های مذکور را با رعایت اخلاق در تحقیق ضبط و سپس به صورت کلمه‌به‌کلمه پیاده‌سازی کردیم. باتوجه به آنچه گفتیم و باتوجه به نظرات ساندرز و همکاران (۲۰۰۹) و دانایی فرد و همکاران (۱۳۸۶)، پیاز پژوهش «فهم چگونگی تجربه‌ی پیامدهای زندگی در محله‌های جدافتاده» را در شکل ۵ ارائه کردیم.



شکل ۶: پایز پژوهش (فهم چگونگی تجربه پیامدهای زندگی در محله‌های جداافتاده)

همان‌طور که شکل ۵ نشان می‌دهد، راهبرد پژوهش حاضر که چگونگی تحلیل داده‌ها را خطاب قرار می‌دهد، از نوع پدیدارنگاری است. لذا، براساس مراحل هفت‌گانه‌ی مذکور برای پدیدارنگاری، داده‌های به‌دست‌آمده و پیاده‌سازی‌شده از ۲۲ مصاحبه را تحلیل و با بهره‌مندی از اطمینان‌پذیری محاوره‌ای، قابلیت اعتماد آن‌ها را تأیید کردیم. نتایج نشان می‌دهد که ساکنان محله‌ی رضویه پیامدهای حاصل از زندگی در یک محله‌ی جداافتاده را به‌صورت کلی در پنج حوزه‌ی متفاوت، اعم از مدیریت شهری، اقتصادی، عملکردی، کالبدی و اجتماعی درک و تجربه می‌کنند. هر یک از این حوزه‌ها یک طبقه (مفهوم یا دسته) از تجربه‌ی زیسته‌ی ساکنان را نشان می‌دهد که در تعامل با یکدیگر و بررسی و استنباط ساختار سلسله‌مراتبی آن‌ها فضای نتیجه‌ی نهایی را تشکیل می‌دهند که چگونگی تجربه‌ی پیامدهای زندگی در یک محله‌ی جداافتاده را به‌صورت یکپارچه نشان می‌دهد. در ادامه، اولین طبقه از طبقه‌های پنج‌گانه به‌عنوان نمونه و سپس فضای نتیجه‌ی نهایی را ارائه می‌کنیم.

براساس استنباط یافته‌ها و مصاحبه‌های انجام‌شده، اولین طبقه یا دسته‌ای که چگونگی تجربه‌ی پیامدهای زندگی در محله‌ی جداافتاده‌ی رضویه را توصیف می‌کند، در حوزه‌ی مدیران

و مسئولان شهری می‌گنجد (شکل ۶). این طبقه که به‌عنوان یکی از دستاوردهای به‌کارگیری پدیدارنگاری برای فهم چگونگی تجارب زندگی در محله‌های جداافتاده نیز به‌شمار می‌رود، به این موضوع اشاره می‌کند که ساکنان محله‌های جداافتاده ریشه‌ی تمام مسائل خود و محله را در نادیده انگاشته شدن از سوی مدیران شهری می‌دانند. این موضوع که به وجود فاصله‌ی اجتماعی ذهنی و یا عینی درمیان ساکنان محله‌ی جداافتاده و مدیران شهری اشاره می‌کند، به طرق مختلف با توجه به معانی ذهنی و تجربه‌ی زیسته‌ی شهروندان درک شده است. به‌عنوان مثال، ساکنان محله‌ی رضویه طولانی شدن زمان انجام پروژه‌های شهری در این محله را نتیجه‌ی همین فاصله می‌انگارند؛ مسئله‌ای که به ایجاد فاصله بین آن‌ها و سایر ساکنین نیز منجر شده است. ساکنان محله‌ی رضویه باور دارند که رسیدگی مدیران شهری به محله‌ها درگرو رانت گروه‌های قدرتی است که در محله‌ها حضور دارند و از آنجا که در محله‌ی رضویه عمدتاً این گروه‌ها وجود ندارد، کمتر موردتوجه قرار گرفته است. حس تبعیض و نابرابری دیگر تجربه‌ی ناشی از زندگی در این محله است. ساکنان براساس موارد مذکور، معتقد هستند که منابع و خدمات به‌صورت برابر درمیان گروه‌ها توزیع نمی‌شود. مفاهیم معنایی ساکنان محله‌ی رضویه همچنین نشان می‌دهد که آن‌ها این نوع نگاه مسئولان به محله را دلیل تبدیل شدن آن به مکانی برای انتقال دورریزهای شهر می‌دانند. دو عدد از نقل‌قول‌های مصاحبه‌شوندگان در این زمینه را در ادامه بیان می‌کنیم:

- « [...] گرمخونه هم بهشون اضافه شده هرچیزی که توی تهران براشون نتونستن حل بکنن هی میاد توی مناطق جنوبی‌تر» .

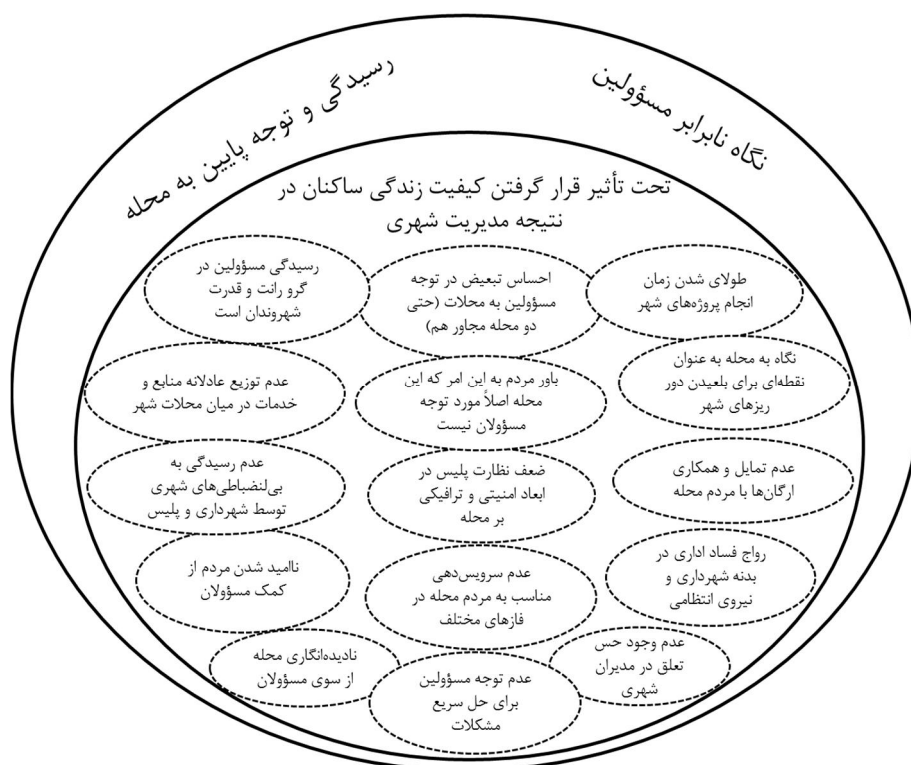
- «اگر همین اتفاق شبانه توی یکی از محلات شمال شهر بود و حتی یک نفر اعتراض می‌کرد اینو شبانه جمع می‌کردن و حتی به فردا صبح هم نمی‌رسید. به مسئولین هم گفتیم که اگر شما تونستید این گرمخونه رو یک روز توی یکی از محلات شمال شهر اداره کنید و اتفاقی نیفته، اونوقت بیاید کل این شهرک رو بکنید گرمخونه».

تجربه‌ی زیسته‌ی شهروندان نشان می‌دهد که آن‌ها پدیده‌ی جداافتادگی را به‌صورت بی‌نظمی شهری نیز تجربه می‌کنند. برای مثال، آن‌ها معتقد هستند که در نتیجه‌ی نبودن نظارت بر محله، خیابان اصلی محله بعدازظهرها مملو از دست‌فروشان کنار خیابان می‌شود که نه‌تنها ترافیک به‌وجود می‌آورند، محل آرامش محله نیز هستند. ساکنان بیان می‌کنند که تلاش آن‌ها برای تماس با مسئولین شهرداری به‌منظور کنترل اوضاع، عموماً بی‌نتیجه باقی می‌ماند و دلیل آن را فسادهای اداری موجود می‌دانند. لذا، همان‌طور که شکل ۵ نیز نشان می‌دهد، ناامیدی از کمک مسئولین و ایجاد فاصله‌ی اجتماعی بین آن‌ها و ساکنان محله نتیجه‌ی



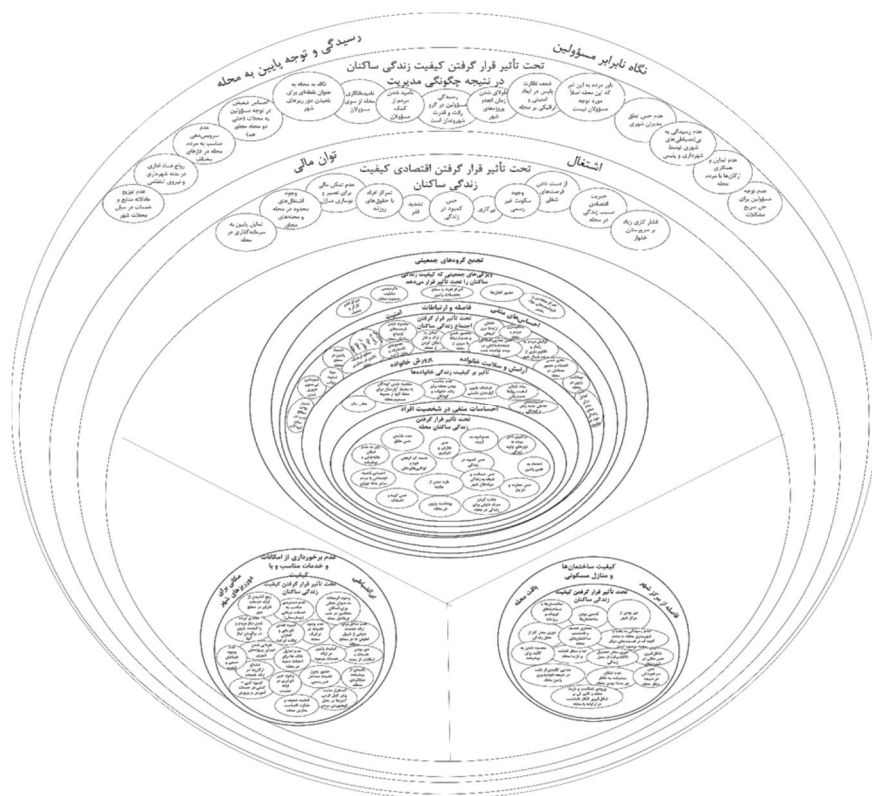
تجربه‌ی مردم از زندگی در این محله است. اگرچه موارد مذکور شاید لزوماً در واقعیت وجود نداشته باشند، با توجه به پارادایم پدیدارنگاری، واقعیت آن چیزی است که مردم آن را تجربه می‌کنند، نه چیزی که درحقیقت وجود دارد. بنابراین، واقعیت در اینجا این است که مدیران شهری با توجه به جداافتاده بودن محله و شرایط اقتصادی-اجتماعی ضعیف‌تر ساکنان آن، نگاه تبعیض‌آمیز به محله دارند، محله و ساکنان آن را فراموش کرده‌اند و محله را به یکی از دورریزهای شهر تهران تبدیل کرده‌اند. این موارد در کنار یکدیگر بر کیفیت زندگی ساکنان تأثیر گذاشته‌اند. شکل ۶ فضای نتیجه‌ی مرتبط با حوزه‌ی مدیریت شهری را نشان می‌دهد که براساس نظر ساکنان، سرمنشأ سایر بخش‌ها هم است.

طبقه ۱: تصورات مردم از مدیریت و پیامدهای آن بر محله‌ی رضویه (یک محله‌ی جداافتاده از بافت اصلی شهر)



شکل ۷: پیامدهای ناشی از سوءمدیریت و نگاه نابرابر مسئولین (مستخرج از تجربه‌ی زیسته‌ی افراد)

ساکنان محله‌ی رضویه پیامدهای زندگی در این محله‌ی جداافتاده را در چهار حوزه‌ی اقتصادی، اجتماعی، کالبدی و عملکردی نیز تجربه کرده‌اند. هریک از این حوزه‌ها فضای نتیجه‌ی مختص به خود را دارند که در اینجا، با توجه به اینکه هدف اصلی پارادایم پدیدارنگاری و کاربست آن است، به توصیف و ارائه‌ی یک طبقه (مدیریت شهری) از پنج طبقه‌ی مذکور بسنده کردیم و درمقابل، فضای نتیجه‌ی نهایی مطالعه را آوردیم که تمام پنج طبقه و چگونگی تعامل آن‌ها با یکدیگر را به صورت یکپارچه نشان می‌دهد. اگر پنج طبقه‌ی مذکور و اجزای آن‌ها را به عنوان قطعات یک جورچین در نظر بگیریم، آنچه در شکل ۷ نشان داده شده است، در واقع صورت کامل‌شده‌ی جورچین مذکور است که چگونگی تجربه‌ی پیامدهای زندگی در یک محله‌ی جداافتاده را به صورت یکپارچه و همراه با ارائه‌ی سلسله‌مراتب موجود در میان طبقات توصیفی نشان می‌دهد.



شکل ۸: فضای نتیجه‌ی نهایی پیامدهای زندگی در جوامع جدایی‌گزین شده



همان‌طور که شکل ۷ نشان می‌دهد و پیش از این نیز گفتیم، به عقیده‌ی ساکنان محله‌ی رضویه، ریشه‌ی همه‌ی پیامدهایی که کیفیت زندگی آن‌ها را تحت‌تأثیر قرار داده، در نگاه نابرابر مدیران شهری و مسائل اقتصادی است و پیامدهای حوزه‌ی کالبدی، اجتماعی و عملکردی را ذیل آن می‌دانند. ساکنان محله باور دارند که نگاه تبعیض‌آمیز بر زندگی آن‌ها در حوزه‌ی اقتصادی نیز تأثیر گذاشته و فرصت‌های شغلی آن‌ها را با محدودیت روبه‌رو کرده است. تجربه‌ی بیکاری، تشدید فقر، فشار اقتصادی و نداشتن تمکن مالی از پیامدهای این مسئله است. پیامدهای حوزه‌ی مدیریت و اقتصاد در تعامل با یکدیگر پیامدهای سه حوزه‌ی دیگر را تشکیل می‌دهند. درک پیامدهای زندگی در محله‌ی رضویه در حوزه‌ی اجتماعی به‌عنوان یک دسته، خود از مجموعه‌ای از دسته‌ها تشکیل شده است که با یکدیگر ارتباطی سلسله‌مراتبی دارند. دسته‌ی اجتماعی از پیامدهای مؤثر بر جمعیت، جامعه، خانواده و فرد تشکیل شده است که هریک به‌ترتیب بر دیگری تأثیر می‌گذارد. برای مثال، تجربه‌ی ساکنان از زندگی در محله‌ی رضویه در حوزه‌ی اجتماعی با تمرکز مهاجران کشورهای همسایه و معتادان در محله‌ی گره خورده است. این شرایط در سطح جامعه با تجربه‌ی محدود شدن ارتباطات به ارتباطات درون‌گروهی، فرصت‌های ازدواج محدود، امنیت پایین در محله، دسترسی راحت به مواد مخدر، تمایل به ترک محله، نهادینه شدن این باور که از بافت اصلی شهر جدا افتاده‌اند، بدنام‌سازی و نیز تمایل نداشتن برای بیان محل زندگی خود در مجامع عمومی همراه بوده است. یک سطح پایین‌تر از جامعه، ساکنان محله‌ی رضویه در سطح خانواده پیامدهای جداافتادگی را با زندگی در محیطی که فرهنگ آپارتمان‌نشینی پایینی دارد و برای رشد نظام خانواده مناسب نیست تجربه کرده‌اند. کودکان در چنین محیطی برای ایمن ماندن از شرایط نامناسب موجود در محله، عموماً در آپارتمان‌ها حبس می‌شوند و زنان نیز باتوجه به کم‌تحركی، نداشتن تمکن مالی و کمبود امکانات، معمولاً پدیده‌ی چاقی را تجربه می‌کنند. یافته‌ها در سطح فردی به‌عنوان آخرین سطح از حوزه‌ی اجتماعی نشان می‌دهند که افراد پدیده‌ی جداافتادگی را همراه با ناامیدی، حس تعارض و نابرابری، فقدان حس تعلق، دست‌کم گرفتن خود و توانایی‌هایشان، فاصله‌ی اجتماعی، حس کینه، طردشدگی و اعتمادبه‌نفس پایین تجربه کرده‌اند.

هم‌راستا با حوزه‌ی اجتماعی که پدیدارنگاری امکان بررسی عمیق‌تر آن را درمقایسه با سایر مطالعات فراهم و به کشف ناشناخته‌های این حوزه کمک کرد، سطوح کالبدی و عملکردی قرار دارند که به‌خصوص سطوح عملکردی بسیار مورد توجه ساکنان محله‌ی رضویه بود و به محض اینکه مصاحبه شروع می‌شد، از تجارب خود در حوزه‌ی عملکردی و کمبودهای موجود در آن می‌گفتند. مصاحبه‌شوندگان زندگی در محله‌ی رضویه را همراه با دسترسی نداشتن مناسب به

خدمات درمانی، کمبود فضای تفریحی و گذران اوقات فراغت، حضور بدون انضباط مشاغل غیررسمی، کمبود کمی و کیفی در خدمات آموزش و پرورش، نبودن فضاهای جمعی و شهری و دوری از خدمات و امکانات تجربه کرده‌اند. از جمله دیگر تجاربی که ساکنان محله‌ی رضویه بارها به آن اشاره می‌کنند و از آن رنج می‌برند، تجربه‌ی زندگی در مجاورت تعداد بسیاری از معتادین است که به دلیل وجود گرمخانه در این محله از تمرکز بالایی برخوردار هستند. از طرف دیگر، در حوزه‌ی کالبدی، تجارب با دور بودن از مرکز شهر، زندگی در ساختمان‌های قدیمی و ریزدانه و با معماری و نمای نامناسب و آشفته و دوری محل کار از محل زندگی گره خورده‌اند. در مجموع، با استفاده از پارادایم پدیدارنگاری که تجربه‌ی زیسته‌ی افراد درگیر با پدیده‌ی جداافتادگی را بررسی می‌کند، به فهم کامل‌تری از پیامدهای زندگی در یک محله‌ی جداافتاده دست می‌یابیم. در مطالعات با موضوع مشابه، یا در مورد این دستاورد غفلت شده و یا به شناخت سطحی در مورد پیامدها (صرفاً از برداشت‌های محقق که ناشی از نگاه مستقیم به پدیده و نادیده‌گیری رابطه‌ی بین پدیده و سوژه است) بسنده شده است. برای مثال، از جمله مهم‌ترین دستاوردهای به‌کارگیری رویکرد پدیدارنگاری معرفی حوزه‌ی مدیریتی به‌عنوان یکی از سطوحی است که تجربه‌ی پیامدهای زندگی در محله‌ی جداافتاده با آن گره خورده است. مقصر دانستن مدیریت شهری و مسئولان تجربه‌ای است که بسیار در میان افراد دیده می‌شود و از شکافی صحبت می‌شود که بین افراد و مدیران به‌وجود آمده است. هرچند وجود این نگاه تبعیض‌آمیز سیستماتیک به محله‌های جداافتاده دور از ذهن به‌نظر می‌رسد، با توجه به اصول پارادایم پدیدارنگاری مبنی بر اینکه تجربه‌ی افراد واقعیت‌ها را می‌کند، این نگاه و تمام تجارب مذکور در حوزه‌های پنج‌گانه، واقعیت تجربه‌ی زندگی در محله‌ی رضویه و محله‌هایی از این دست است. اگر برای تغییر آن و یا تغییر رویکرد (در صورتی که واقعیت بیرونی با واقعیت ساخته‌ی ذهن افراد منطبق باشد) چاره‌ای اندیشیده نشود، به نهادینه شدن واقعیت‌ها منجر می‌شود. در نتیجه، افراد رفته‌رفته در برابر مدیران قرار می‌گیرند و تبعات جبران‌ناپذیری برای شهر و حتی کشور به‌وجود می‌آید. از جمله دستاوردهای دیگر رویکرد پدیدارنگاری در مطالعه‌ی حاضر، تنوع موجود در تجارب و بررسی ارتباط بین آن‌ها است. برای مثال، در سایر مطالعات، بیشتر به یک یا دو حوزه از حوزه‌های مذکور توجه شده و در همان حوزه‌ها نیز تمام جوانب موضوع استخراج نشده است. همچنین، به ارتباطات بین حوزه‌ها نیز توجه نشده است. این در حالی است که پدیدارنگاری این امکان را فراهم می‌کند که ضمن اینکه تمام جوانب پدیده بررسی می‌شود، به ارتباط بین سطوح متفاوت آن نیز توجه شود. در مطالعه‌ی حاضر، از ارتباط سلسله‌مراتبی بین دسته‌های پنج‌گانه صحبت به میان آمد؛ لذا می‌دانیم که برای تعدیل این شرایط، باید از



مدیریت شهری که از نظر ساکنان ریشه‌ی تمام پیامدها است، تغییر رویکرد شروع شود و انجام اقدامات پراکنده در سطح محله، از جمله خدمت‌رسانی، تا زمانی که این بی‌اعتمادی وجود دارد، واقعیت تشکیل‌شده در ذهن افراد را تغییر نمی‌دهد. همچنین، نتایج نشان می‌دهند که برخلاف آنچه سایر مطالعات (اعم از داخلی و خارجی) نشان می‌دهند، پیامدهای زندگی در یک محله‌ی جداافتاده پیش از آنکه در سطح جغرافیایی تجربه شود، در سطح اجتماعی تجربه می‌شود؛ یعنی محققان تاکنون بیشتر جداافتادگی را به فاصله‌ی جغرافیایی محدود می‌دانستند و به بعد دیگر آن که از نوع فاصله‌ی اجتماعی است، کمتر توجه می‌کردند. این در حالی است که مطالعه‌ی حاضر نشان می‌دهد که آنچه بیش از فاصله‌ی جغرافیایی اهمیت دارد، فاصله‌ی اجتماعی بین ساکنان محله و ساکنان سایر محلات و نبودن ارتباطات بین‌گروهی میان آن‌ها است. همچنین، در مطالعه‌ی حاضر، با بررسی تجربه‌ی پیامدهای اجتماعی در سطوح جمعیتی، جامعه، خانواده و فرد، به یافته‌های جدیدی دست یافتیم.

۷- نتیجه‌گیری

در دهه‌های اخیر که برنامه‌ریزی و طراحی شهری بیش‌ازپیش در مجامع علمی و اجرایی کشور رونق گرفته‌اند، درمورد پدیده‌های مرتبط با شهر به‌شیوه‌های گوناگون بحث و بررسی شده است. کلان‌پارادایم کیفی‌گرا و زیرپارادایم‌های دیگر آن از جمله شیوه‌هایی هستند که محققان حوزه‌ی مطالعات شهری در سال‌های اخیر تاحدودی به آن‌ها توجه کرده‌اند. یکی از این زیرپارادایم‌ها که باوجود ویژگی‌هایش و سنخیت بسیار زیاد با ماهیت چندلایه‌ای پدیده‌های شهری، کمتر موردتوجه قرار گرفته، پارادایم پدیدارنگاری است که عمدتاً در نتیجه‌ی انتقادهای وارد بر رویکردهای کمی و کمبودهایشان در بررسی رابطه‌ی بین پدیده و سوژه ظهور کرد. در این راستا، در مطالعه‌ی حاضر می‌کوشیم با رویکردی روش‌شناختی در گام اول، پارادایم پدیدارنگاری و روش‌شناسی حاکم بر آن را تشریح کنیم. نتایج حاصل از بررسی پارادایم پدیدارنگاری نشان داد که این پارادایم که اغلب از سوی محققان به‌عنوان یک راهبرد در نظر گرفته می‌شود، رابطه‌ی بین پدیده و سوژه را با کندوکاو در تجارب زیسته‌ی مردم و همدلی با آن‌ها، مطالعه می‌کند. این پارادایم که از لحاظ هستی‌شناسی آرمان‌گرا و از لحاظ معرفت‌شناسی ساخت‌گرا است، به محقق کمک می‌کند تا به شناخت عمیقی از پدیده‌ها و تأثیرات آن‌ها بر افراد دست یابد و مانع از شناخت سطحی و در نتیجه‌ی آن، راهکارها و پیشنهادهای می‌شود که توانایی برآورده کردن نیازهای شهروندان را ندارند و به هدر رفتن منابع و زمان منجر می‌شوند. پدیدارنگاری باتوجه به اقداماتی که در زمینه‌ی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی برای انجام شد،

از پدیدارشناسی که بسیار بیشتر از پدیدارنگاری شناخته شده متمایز شد و به‌عنوان یک پارادایم به محققین حوزه‌ی کیفی معرفی گشت. پژوهش‌هایی که در دستگاه فکری این پارادایم انجام می‌شوند، از نوع بنیادی هستند و رویکرد حاکم بر آن‌ها، استفهام است. آن‌ها به‌دنبال اکتشاف و توصیف مفاهیم هستند و تجربه‌ی مردم را با بهره‌مندی از مطالعات میدانی (مصاحبه و مشاهده) منتقل می‌کنند. براساس این پارادایم، واقعیت چیزی است که در ذهن شهروندان روی می‌دهد؛ نه چیزی که در بیرون وجود دارد. به همین دلیل، استفاده از این پارادایم در مطالعه‌ی پدیده‌های شهری، جهان ذهنی تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران (به‌عنوان کسانی که با پدیده ارتباط غیرمستقیم دارند) را به جهان ذهنی کسانی نزدیک می‌کند که با پدیده ارتباط مستقیم دارند و آن را به‌صورت مستقیم تجربه و درک می‌کنند.

در گام دوم، پارادایم پدیدارنگاری و روش‌شناسی آن را به‌طور مشخص به‌کار بردیم و با استفاده از آن کوشیدیم چگونگی تجربه‌ی پیامدهای زندگی در یک محله‌ی جداافتاده را درک کنیم. برای این منظور، به اصول و مراحل روش‌شناسی پارادایم پدیدارنگاری، از جمله انتخاب پدیده، انتخاب محل انجام مطالعه، نمونه‌گیری، مصاحبه، پیاده‌سازی، تحلیل و قابلیت‌اعتماد، گام‌به‌گام توجه و نتایج نهایی را ارائه کردیم. با بررسی تجربه‌ی زیسته‌ی ساکنین محله‌ی رضویه، به‌عنوان یک محله‌ی جداافتاده، روشن شد که تجربه‌ی زندگی در این محله، با ابعاد مختلف مدیریتی، اقتصادی، اجتماعی، کالبدی و عملکردی ارتباط دارد که بنابراین، بر کیفیت زندگی ساکنان تأثیر می‌گذارد. از جمله دستاوردهای به‌کارگیری پارادایم پدیدارنگاری که توصیه می‌شود به آن‌ها در کنار تحقیقات کمی پیرامون یک موضوع مشخص توجه شود، دستیابی به تنوع تجارب، بررسی تمام ابعاد موضوع، کشف ناشناخته‌ها، بررسی روابط سلسله‌مراتبی بین تجارب، کشف جهان ذهنی افراد که متفاوت با بیرون است و صرف هزینه و زمان کمتر هم‌راستا با جامعیت هستند. براساس نظام معنایی ساکنان محله‌ی رضویه، نگاه نابرابر مسئولین به محله و ساکنان آن سرمنشأ همه‌ی پیامدهای زندگی در این محله‌ی جداافتاده است؛ یعنی این نگاه تبعیض‌آمیز که از دید افراد سیستماتیک است (ممکن است در جهان بیرون از ذهن آن‌ها این‌طور نباشد)، به تجربه‌ی پیامدهای حوزه‌ی اقتصادی منجر شده است و در کنار یکدیگر باعث تجارب حوزه‌های اجتماعی، کالبدی و عملکردی شده‌اند. همچنین، نتایج به‌طور مشخص وجود فاصله‌ی اجتماعی را نشان می‌دهد که روزبه‌روز براساس جهان ذهنی افراد عمیق‌تر می‌شود. ساکنان محله‌ی جداافتاده با قرار گرفتن در مرکز از یک طرف فاصله‌ی عمیقی میان خود و مدیران شهری تصور می‌کنند و از طرف دیگر همین فاصله را با ساکنان سایر محلات (حتی محله‌ی مجاور) تجربه می‌کنند. این همان چیزی است که طبق سخنان وایت (۱۹۸۳) جداافتادگی



جامعه‌شناختی نام گرفته و در مطالعات، از آن غفلت شده است. وقتی که در مجامع علمی گاه از پدیده‌ی جدافتادگی در شهر تهران صحبت می‌شود، جامعه‌ی علمی اغلب وجود این پدیده و پیامدهای آن را در شهر تهران رد می‌کنند؛ زیرا جدافتادگی عمدتاً به‌عنوان یک پدیده‌ی جغرافیایی شناخته شده است. این درحالی است که پدیده‌ی جدافتادگی بعد ذهنی هم دارد و از طریق روش‌شناسی‌های عینی قابل‌دستیابی ناست و پارادایم پدیدارنگاری همان‌طور که نشان دادیم، با مطالعه‌ی جهان ذهنی افراد و کشف ناشناخته‌ها خلاء مذکور را رفع می‌کند. در نتیجه‌ی به‌کارگیری این روش‌شناسی و نزدیک شدن جهان ذهنی جامعه‌ی علمی و اجرایی به جهان ذهنی افراد، انتظار می‌رود که سیاست‌های اتخاذشده برای تعدیل پیامدهای پدیده‌هایی از قبیل جدافتادگی با اقبال بیشتری مواجه شوند.

منابع

- اژدری، ابولقاسم؛ تقوایی، علی‌اکبر و عارف ظهیرنژاد. (۱۳۹۴). «بررسی جدایی‌گزینی اجتماعی - فضایی گروه‌های تحصیلی و شغلی در کلانشهر شیراز». مطالعات شهری. ش ۱۶. صص ۶۷-۸۰.
- افروغ، عماد. (۱۳۷۶). فضا و نابرابری اجتماعی: مطالعه‌ی جدایی‌گزینی فضایی و تمرکز فقر در محله‌های مسکونی تهران. پایان‌نامه‌ی دکتری رشته‌ی جامعه‌شناسی. دانشگاه تربیت مدرس.
- آزاده، منصوره اعظم. (۱۳۸۱). «چگونگی جدایی‌گزینی سکونتی در شهر تهران». فصلنامه‌ی علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء. ش ۴۴ و ۴۵. صص ۲۵-۵۰.
- بلیکی، نورمن. (۱۳۹۴). استراتژی‌های پژوهش اجتماعی. چ ۳. ترجمه‌ی هاشم آقابلیگ‌پوری. تهران: جامعه‌شناسان.
- پندار، هدای و کامران ذکاوت. (۱۳۹۵). «فرآیند ارزیابی عاطفی سرعت تغییرات کالبدی در محیط مسکونی از نگاه کاربران و براساس معیار رضایت‌مندی». مطالعات شهری. ش ۱۷. صص ۱۵-۲۸.
- حافظ‌نیا، محمدرضا. (۱۳۹۲). *مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی*. تهران: سمت.
- دانایی‌فرد، حسین و سید حسین کاظمی. (۱۳۹۰). پژوهش‌های تفسیری در سازمان (استراتژی‌های پدیدارشناسی و پدیدارنگاری). تهران: دانشگاه امام صادق.
- دانایی‌فرد، حسین؛ الوانی، سید مهدی و عادل آذر. (۱۳۸۶). *روش‌شناسی پژوهش کمی در مدیریت: رویکردی جامع*. تهران: اشراقی.

کاربست پارادایم پدیدارنگاری در فهم پدیده های .. _____ هاشم داداش پور و همکار

- دانایی فرد، حسین و حسین کاظمی. (۱۳۸۹). «ارتقای پژوهش‌های تفسیری در سازمان: مروری بر مبانی فلسفی و فرآیند اجرای روش پدیدارنگاری». *مطالعات مدیریت بهبود و تحول*. ش ۶۱. صص ۱۲۱-۱۴۷.
- سجادیان، ناهید. (۱۳۸۴). «بررسی عوامل مؤثر در ایجاد و تحولات نواحی حومه‌ای شهر تهران». *مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید چمران اهواز*. ش ۱. صص ۵۵-۷۲.
- فارسی محمدپور، علیرضا و منیب طالبی. (۱۳۹۴). «مطالعه‌ی پدیده‌ی بازار سنتی سنندج از منظر پدیدارشناسی». *فصلنامه‌ی مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*. د ۷. ش ۳. صص ۲۷-۶۱.
- محمدپور، احمد. (۱۳۹۲ الف). *روش تحقیق کیفی، ضد روش ۱: منطق و طرح در روش شناسی کیفی*. تهران: جامعه‌شناسان.
- _____ (۱۳۹۲ ب). *روش تحقیق کیفی، ضد روش ۲: مراحل و رویه‌های عملی در روش‌شناسی کیفی*. تهران: جامعه‌شناسان.
- محمدزاده، مهین. (۱۳۸۸). *جدایی‌گزینی فضایی در شهر مشهد (با تأکید بر جدایی‌گزینی مسکونی در آمدی)*. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد رشته‌ی جامعه‌شناسی. دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی. دانشگاه فردوسی مشهد.
- مشکینی، ابولفضل و حجت‌اله رحیمی. (۱۳۹۰). «جدایی‌گزینی فضایی در مادرشهرها: تحلیل بر جغرافیای اجتماعی مادرشهر تهران». *برنامه‌ریزی و آمایش فضا*. ش ۱۵. صص ۸۵-۱۰۷.
- مهدوی‌وفا، حبیب‌الله؛ رضویان، محمدتقی و مصطفی مؤمنی. (۱۳۸۸). «نقش اقتصاد سیاسی در ساختار فضایی تهران و پیرامون». *محیط‌شناسی*. ش ۵۰. صص ۱-۱۴.
- Åkerlind, Gerlese S. (2005). "Variation and commonality in phenomenographic research methods." *Higher Education Research & Development* 24 (4): 321-334. doi:10.1080/07294360500284672.
- Ashworth, Peter, and Ursula Lucas. (1998). "What is the 'World' of Phenomenography?" *Scandinavian Journal of Educational Research* 42 (4): 415-431. doi:10.1080/0031383980420407.
- Åsvoll, Håvard. (2014). "Abduction, deduction and induction: can these concepts be used for an understanding of methodological processes in interpretative case



studies?" *International Journal of Qualitative Studies in Education* 27 (3): 289-307. doi:10.1080/09518398.2012.759296.

- Barnard, Alan, Heather McCosker, and Rod Gerber. (1999). "Phenomenography: A Qualitative Research Approach for Exploring Understanding in Health Care." *Qualitative Health Research* 9 (2): 212-226. doi:10.1177/104973299129121794.
- Booth, S. (1997). "On phenomenography, learning and teaching." *Higher Education Research & Development* 16 (2): 135-158.
- Bowden , John A, and Pam Green. (2005). *Doing Developmental Penomenography*. Melbourn: RMIT University Press.
- Bowden, J. A. (2005). *Reflections on the phenomenographic team research process*. In J. A. Bowden & P. Green (Eds.), *Doing developmental phenomenography*. Melbourne: RMIT University Press. 11-31.
- Bruce, Christine. (1994). "Research students' early experiences of the dissertation literature review." *Studies in Higher Education* (Brisbane, Australia: QUT. 47-55) 19 (2): 217-229.
- Bruce, Christine. (1997). *The seven faces of information literacy*. Adelaide: Auslib Press.
- Bruce, Christine, Binh Pham, and Ian Stoodley. (2002). *The Collective Consciousness of Information Technology Research: The Significance and Value of Research Projects* . Australia: Scholarship in the Professions Grant and the Australian Computing Society.
- Chong Ho , Yu. (1994). "Abduction? Deduction? Induction? Is there a Logic of Exploratory Data Analysis?" *Annual Meeting of American Educational Research* . New Orleans, Louisiana: American Educational Research . 1-18.

- Dahlgren, L. O., and M Fallsberg. (1991). "Phenomenography as a qualitative approach in social pharmacy research." *Journal of Social and Administrative Pharmacy* 8 (4): 150-156.
- Dahlin, Bo. (2007). "Enriching the Theoretical Horizons of Phenomenography, Variation Theory and Learning Studies." *Scandinavian Journal of Educational Research* 51 (4): 327-346. doi:10.1080/00313830701485437.
- Edwards, Allan, and James Skinner. (2016). *Qualitative Research in Sport Management*. Butterworth-Heinemann: Routledge.
- Forster, Marc. (2015). "Phenomenography: A methodology for information literacy research." *Journal of Librarianship and Information Science* 1-10. doi:10.1177/0961000614566481.
- Henderson, C. (2002). Faculty conceptions about the teaching and learning of problem solving in introductory Calculus-Based Physics. University of Minnesota, Twin cities.: Unpublished Doctoral Dissertation.
- Hossain Khan , Shahadat. (2014). "Phenomenography: A Qualitative Research Methodology in Bangladesh." *International Journal on New Trends in Education and Their Implications* 5 (2): 34-43.
- Kaapu, Taina, Tero Saarenpää, Tarja Tiainen, and Minna-Kristiina Paakki.(2006). "The Truth is Out There - Phenomenography in Information Systems Research." *Proceedings of the 29th Information Systems Research Seminar in Scandinavia*, Helsingör. Denmark. 1-17. www.itu.dk/people/elisberg/Includes/Papers/15/15-6.pdf.
- Kettunen, Jaana, and Päivi Tynjälä. (2017). "Applying phenomenography in guidance and counselling research." *British Journal of Guidance & Counselling* 1-11. doi:10.1080/03069885.2017.1285006.



- Kinnunen, Paivi, and Beth Simon. (2012). "Phenomenography and grounded theory as research methods in computing education research field." *Computer Science Education* 22 (2): 199–218.
- Larsson, Jan, and Inger Holmström. (2007). "Phenomenographic or phenomenological analysis: does it matter? Examples from a study on anaesthesiologists' work." *International Journal of Qualitative Studies on Health and Well-being* 2 (1): 55-64. doi:10.1080/17482620601068105.
- Li, Huiping, Harrison Campbell, and Steven Fernandez. (2013). "Residential Segregation, Spatial Mismatch and Economic Growth across US Metropolitan Areas." *Urban Studies* 50 (13): 2642-2660. doi:10.1177/0042098013477697.
- Lipscomb, Martin. (2012). "Abductive reasoning and qualitative researchnup." *Nursing Philosophy* 13: 244–256.
- Locke, L. E. , S. J. Silverman, and W. W. Spirduso. (2006). *Types of Research In Developing business Knowledge* , by C Booth and J Harrington. Sage Publications Ltd.
- Marton, F. (1994). "On the structure of awareness". In. J. A. Bowden & E. Walsh (Eds.), *Phenomenographic Research: Variations in Method*." Melbourne: Office of the Director EQARD, RMIT, 89-100.
- Marton, Ference. (1986). "Phenomenography – A research approach to investigating different understandings of reality." *Journal of thought* 21 (3): 28-49.
- Marton, Ference. (2000). "The structure of awareness." In *Phenomenography*, by J. A. Bowden and E Walsh, 102-116 . Melbourne: Australia: RMIT University.
- Marton, Ference, and S Booth. (1997). *Learning and awareness*. Mahwah, NJ: L. Erlbaum Associates. .

- Marton, Ference, and W. Y. Pong. (2005). "On the unit of description in phenomenography." *Higher Education Research & Development* (In S. Vosniadou (Ed.), International Handbook on Research of Conceptual Change) 24 (4): 335-348.
- Marton, Ference, M Carlsson, and L Halasz. 1992. "Differences in understanding and the use of reflective learning in reading." *British Journal of Educational* 62 (1): 1-16.
- Marton, Ference. (1981). "Phenomenography — Describing conceptions of the world around us." *Instructional Science* 10 (2): 177-200.
- Massey, DS. and Denton, NA. (1988). "The dimensions of residential segregation." *Soc Forces* 67: 281-315.
- McCosker, H, A Barnard, and R Gerber. (2004). "A phenomenographic study of women's experiences of domestic violence during the childbearing years." *Online Journal of Issues in Nursing*, 9 (1).
- Osteraker, M. (2002). *Phenomenography as a research method in management research*. Vasa, Finland: Swedish School of Economics and Business Administration in Vasa Department of Management and Organization.
- Reichertz, Jo. (2009). "Abduction: The Logic of Discovery of Grounded Theory." Forum: *Qualitative Social Research (FQS)* 11 (1).
- Richardson, John T. E. (1999). "The Concepts and Methods of Phenomenographic Research." *Review of Educational Research* 69 (1): 53-82.
- Säljö, R. (1997). "Talk as Data and Practice — a critical look at phenomenographic inquiry and the appeal to experience." *Higher Education Research & Development* 16 (2): 173-190.



- Sandberg, J. (1994). *Human competence at work: An interpretivist approach*. Goteborg University, Sweden: Bas. .
- Saunders, Mark, Philip Lewis, and Adrian Thornhill. (2009). *Research Methods for Business Students*. Italy: Financial Times.
- Scarpa, Simone. (2014). "The impact of income inequality on economic residential segregation: The case of Malmo", 1991–2010." *Urban Studies* 52 (2): 1-17. doi:10.1177/0042098014529347.
- Sjostrom, Bjorn, and Lars Owe Dahlgren. (2002). "Applying phenomenography in nursing research." *Journal of Advanced Nursing* 40 (3): 339–345.
- Svensson, Lennart. (1997). "Theoretical Foundations of Phenomenography." *Higher Education Research & Developmen* 16 (2): 159-171.
- Tight, Malcolm. (2016). "Phenomenography: the development and application of an innovative research design in higher education research." *International Journal of Social Research Methodology* 19 (3): 319-338. doi:10.1080/13645579.2015.1010284.
- Trigwell, Keith. (2000). *A phenomenographic interview on phenomenography*. In J. A. Bowden & E. Walsh (Eds.), *Phenomenography*. Melbourne: RMIT. 62-82.
- Trigwell, Keith. (2006). "Phenomenography: An Approach to Research into Geography Education." *Journal of Geography in Higher Education* 30 (2): 367-372. doi:10.1080/03098260600717489.
- Uljens, Michael . (1993). "The essence and existence of phenomenography." *Nordisk Pedagogik* 3 (3): 134-147.
- Walsh, E. (2000). *Phenomenographic analysis of interview transcripts*. Melbourne, Australia: RMIT University.: In J. A. B. E. W. (Eds.) (Ed.), *Phenomenography*, 19-33.

کاربست پارادایم پدیدارنگاری در فهم پدیده های .. هاشم داداش پور و همکار

- Willis, Alison S. (2017). "The efficacy of phenomenography as a cross-cultural methodology for educational research." *International Journal of Research & Method in Education* 1-17. doi:10.1080/1743727X.2017.1283398.
- Yates, Christine, Helen Partridge, and Christine Bruce. (2012). "Exploring information experiences through phenomenography." *Library and Information Research* 36 (112): 96-119.